



کارگر سوسیالیست

ژوئن ۱۹۹۹ - خرداد ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال نهم، دوره دوم

خشم کارگران شعله می‌کشد!

در اول ماه مه امسال در اغلب شهرهای کارگری ایران تظاهرات و اعتراض‌های خودانگیخته‌ای علیه سیاست‌های رژیم و «جامعه مدنی» خاتمی به وقوع پیوست. کارگران و کارکنان در تهران (دهها کارگاه و کارخانه)، تبریز، همدان، اصفهان (مجمع فولاد مبارکه و ذوب آهن)، قزوین، کرمان، خرم‌آباد (ماشین‌سازی، شرکت نفت، یخچال‌سازی)، مشهد (قند شیرین، کامجو و پسی کولا)، یزد، لارستان و غیره تظاهرات گسترده‌ای سازمان داده شد. مطالبات کارگران عمدتاً حول مسایل قانون کار (به ویژه خارج سازی کارگاههای کمتر از ۳ کارگر از سیستم تأمین اجتماعی)، پرداخت پاداش پایان دوره اشتغال، وضعیت بازنشستگی، مشکلات کار و حقوق عقب افتاده بود. رژیم

که از اعتراض‌های کارگران به وضوح به وحشت افتاده بود با یکان‌های ویژه ضد شورش (که چندی پیش از کشورهای غربی خریداری شده بود) و با کمک نیروهای انتظامی و سپاه به تظاهرکنندگان حمله وحشیانه کرده و تعداد بی‌شماری از کارگران را مجروح کرده و عده‌ای را نیز دستگیر کرد. بنا بر گزارش «رویت» (۱ مه ۱۹۹۹)، در حدود ۱۰۰۰ تن از کارگران تهران در اعتراض به قانون کار، به طرف مجلس، دست به راهپیمایی زده و علیه «نمایندگان خائن» مجلس شعار دادند. اجازه برگزاری تظاهرات اول ماه مه که از سوی خانه «کارگر» (که تحت نفوذ طرفداران خاتمی است) در خواست شده بود که با عدم توافق مسئولان روبرو شد. بقیه در صفحه ۲

زنده باد اول ماه مه!

هیئت مسئولان صفحه ۲

نظم نوین در ولایت مطلقه سرمایه

یوسف راد صفحه ۳

- داستان یک خبرنگار زن ص ۱۰
- مقوله‌های فلسفی (۷) صفحه ۱۴
- سخنی با خوانندگان صفحه ۱۶

● «کُورکوم»، بسوی ایجاد

حزب کارگری بین‌المللی صفحه ۱۲

● گزارش نشست دوم

بین‌الملل چهارم صفحه ۱۳

● بین‌الملل چهارم

صفحه ۱۲

«سازمانده کارگری سوسیالیستی» ص ۱۵

در باره «دفاع از خود»

نقش پرولتاریا



به مناسبت
سالگرد تولد
کارل مارکس

صفحه ۵

کارل مارکس در تاریخ ۵ مه ۱۸۱۸ در «تیر» آلمان تولد شد. به مناسبت سالگرد تولد وی، مقاله‌ای از «ارنست مندل» تحت عنوان «نقش پرولتاریا» انتشار می‌دهیم.

زنده باد اول ماه مه!

اول ماه مه امسال را به تمام کارگران ایران تبریک می‌گوئیم.

کارگران ایران زمانی اول ماه مه را جشن می‌گیرند که رژیم سرمایه‌داری-آخوندی با ترفندی دیگری وارد مقابله با کارگران شده است. در سال پیش سیاست‌های خاتمی و طرفداران وی مبنی بر ایجاد «جامعه مدنی»، به تشکیل «حزب کارگران ایران» و ارائه یک سلسله قول و قرارهای نوین به کارگران شد. همه اینها نشان می‌دهند که رژیم قصد استفاده از شیوه دیگری برای ارباب و تحمیل کارگران را دارد.

رژیم سرمایه‌داری ایران در بستر یک بحران عمیق اقتصادی و جهت‌گیری کامل به سوی دولت‌های غربی و اخذ وام‌های کلان از آنها، قصد دارد که مسایل جامعه را تحت لوای «جامعه مدنی» حل نماید.

اما کارگران ایران فریب چنین دسیسه‌هایی را نخواهند خورد. کارگران ایران نیک می‌دانند و در عمل نشان داده‌اند که نسبت به هیچ یک از جناح‌های حکومتی نیایستی توهم داشته باشند. اول ماه مه امسال مترادف است با آغاز مرحله نوینی از مبارزات کارگری نه تنها علیه نظام سرمایه‌داری بلکه علیه گرایش‌های اصلاح‌طلبانه که امروزه در حال شکل‌گیری در درون جامعه ایران و جنبش کارگری است.

در مقابل نمایندگان سرمایه‌داران و گرایش‌های رفرمیستی در درون اپوزیسیون که توان و قابلیت طبقه کارگر را مورد سؤال قرار داده و چشم امید خود را به اصلاحات درونی رژیم دوخته‌اند، ما بر این باوریم که هیچ نیروی پیگیری و پتانسیل انقلابی طبقه کارگر در جامعه را ندارد. طبقه کارگر به ویژه پیشروی کارگری در عمل اثبات کرده است که هم توان، هم قابلیت و هم تجربه ارائه یک بدیل واقعی به هیئت حاکم را داراست. سایر گرایش‌های اپوزیسیون در بدترین حالت به دنبال خاتمی روانه شده و در بهترین حالت کاری جز تبلیغات «عمومی» ضد رژیم نکرده و نمی‌کنند.

اپوزیسیون سلطنت‌طلب اگر نقداً وارد همکاری با رژیم نشده باشد، مشغول «خط دادن» و راهنمایی رژیم است که چگونه به یک نظام سرمایه‌داری «معقول» و حامی امپریالیزم مبدل گردد. سایر گرایش‌های اپوزیسیون میانه نیز اگر

چیت‌سازی به شهر، کارخانه نژیان به شهر، ذوب فلزات یزد (فروردین ۱۳۷۷)؛ کارگران پسالایگاه آبادان، شرکت پارسان رشت، ریسندگی و بافندگی آذر، فرش کاشان، پارس کمپرسور شیراز، آجر سازی اصفهان (اردیبهشت ۱۳۷۷)؛ لوله‌سازی اهواز، نساجی پارس سمنان، شرکت لامپسازی رشت، کارخانه گچ تهران، مراکز تولیدی بافت بلوچستان، کارخانه آرامش یزد، کارخانه «جامعه صادق» مشهد (تابستان ۱۳۷۷)؛ کارخانه لوله‌سازی اهواز، کارخانه نساجی پارس سمنان، کارخانه فروش اکباتان قزوین، (پاییز ۱۳۷۷)؛ شرکت تولیدی ایران جیکا رشت، معدن ذغال سنگ جیرنده قزوین، منطقه نفت اهواز، کارخانه نساجی قائم شهر (زمستان ۱۳۷۷) و غیره می‌توان نام برد.

اعتراض‌های کارگری اخیر نشانده این امر است که کارگران پیشرو ایران بر خلاف بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، هیچ توهمی به «جامعه مدنی» خاتمی و طرفداران وی ندارند. برای کارگران ایران سیاست‌های خاتمی همان سیاست‌های رفسنجانی است که در عمل به بن‌بست رسیده بود. برای کارگران ایران اعمال «جامعه مدنی» به مفهوم استثمار مضاعف است. موج اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری در سال پیش و همچنین اول ماه مه، هشدار است که به کل هیئت حاکم. از دیدگاه کارگران پیشروی ایران خاتمی بخشی از هیئت حاکم است. هیئت حاکم نیز حافظ یک نظام سرمایه‌داری است. خاتمی در سخنرانی اخیر خود خطاب به ائمه جمعه ضمن تشریح وضعیت بحرانی اقتصادی ایران، بی‌پروا اعتراف کرد که «سرمایه‌گذاری» یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر بوده و دولت مشغول تدوین یک برنامه «واقع بینانه» است! (همشهری، ۲۲ اردیبهشت).

کارگران ایران چنین استدلال‌هایی را مردود اعلام می‌کنند. آنها نیک می‌دانند که «سرمایه‌گذاری» نه تنها معضلات آنها را حل نکرده که فقر و نابسامانی بیشتر نصیب‌شان خواهد کرد. آنها واقف‌اند که سرمایه‌داران فقط برای پر کردن جیب‌های خود به صحنه وارد می‌شوند. کارگران ایران می‌دانند که تنها با اتکا بر نیروی خود و تدارک سرنگونی قهرآمیز رژیم از طریق اعتصاب عمومی است که قادر به تشکیل حکومت خود و حل نهایی مشکلات خود خواهند بود.

هیئت مسئولان

۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۸

خشم کارگران شعله می‌کشد!

بقیه از صفحه ۱

وقایع اخیر چند نکته را نشان می‌دهد:
اول، تشدید اختلاف‌های درونی رژیم.

اختلاف‌های باند‌های موجود به درجه‌ای رسیده است که اعتراض‌ها و تظاهرات بدون مجوز قانونی اجرا می‌گردد. این چنین اقداماتی در گذشته به چنین شکل عریانی صورت نپذیرفته بود. باند طرفدار خاتمی پس از توفیق در انتخابات «شوراهای شهر و روستا» در موقعیتی قوی‌تر قرار گرفته قادر به اعمال نفوذ گشته است. البته همانطور که در تظاهرات اخیر کارگری (و درگیری‌های اخیر دانشجویان در مقابل دانشگاه تهران) نشان داد، تغییر تناسب قوا به نفع طرفداران باند خاتمی به مفهوم این نیست که «حزب‌الله» بدون مقاومت به کنار می‌رود. درست برعکس، سازماندهی‌های باند دیگر علیه طرفداران خاتمی شدیدتر نیز خواهد گشت. باند حاکم به سادگی قدرت را تقدیم باند خاتمی نخواهد داد.

دوم، مرحله نوینی در مبارزات کارگری.

طرفداران باند خاتمی در «خانه کارگر» سوار بر موج نارضایتی‌های کارگری، در صدد راه اندازی تظاهرات اول ماه و اعمال فشار بر باند مخالف شدند. اما در اغلب شهرها چند ساعت پس از آغاز تظاهرات کنترل به دست کارگران مستقل افتاده و شعارهای ضد رژیمی (چه علیه خامنه‌ای و چه خاتمی) بر تظاهرات حاکم شد. از اینرو در روزهای پس از تظاهرات هم خامنه‌ای و هم خاتمی علیه «ناآرامی»ها موضع اعلام کردند. خامنه‌ای از حضور «دشمنان» در «محیط کارگری» سخن به میان آورد (سخنرانی ۱۵ اردیبهشت) و خاتمی از ضرورت «تأمین یک فضای آرام و امن برای سرمایه‌گذاری و تولید در کشور» (خبرگزاری فرانسه، ۱۲ اردیبهشت). روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت) نیز به کشف «عوامل نفوذی با شعارهایی علیه مجلس و قوه قضائیه که سعی داشتند تا این راهپیمایی را به راهپیمای علیه نظام تبدیل کنند، پرداخت!

سوم، تداوم مبارزات کارگری

تظاهرات اول ماه مه غیر مترقبه نبود. کارگران ایران طی سال پیش در مقابل هیئت حاکم (و به ویژه رئیس‌جمهور) اعتراض‌های خود را نشان دادند. برای نمونه از اعتصاب‌های کارگران

ندارید «شما» بیرون بروید و «خودمان» تولید را اداره می‌کنیم». بدیهی است که در سال آتی وضعیت مساعدتری برای مبارزات کارگری ایجاد خواهد شد.

از اینرو، به اعتقاد ما اول ماه مه امسال زمینه را برای رودرویی عمیق‌تر و بیشتر کارگران پیشرو با رژیم فراهم خواهد آورد.

هیئت مسئولان - ۱ مه ۱۹۹۹

* این مقاله اول ماه مه از صدای پندار (سوئد) پخش شد.

نظم نوین ●●●●● از صفحه ۴

بهداشت همگانی و بیمارستانها و مؤسسات آموزشی و دانشگاهها هستند. ائتلاف‌های بزرگ مالی و ادغام بانکها برای تمرکز بیشتر سرمایه انجام می‌گیرد. جهان با ولایت مطلقه سرمایه رویروست. اراده رأی‌دهندگان به هیچوجه تأثیری روی این ولایت مطلقه ندارد. این دگرگونی بزرگ جهانی بی سر و صدا صورت می‌گیرد. اما آیا شهروندان دست روی دست خواهند گذاشت و اجازه خواهند داد تا حقوقی را که بر اثر مبارزه خونین بدست آورده‌اند، از آنان باز پس بگیرند؟ از آنچه گفته شد بر می‌آید که موافقت نامه ام.آ.آی طوق بردگی کار مزدوری را هر چه تنگ‌تر بر گردن نیروی کار می‌اندازد. علاوه بر استثمار، نیروی کار، به هویت‌زدایی فرهنگ مردم نیز می‌پردازد. برای آشنا شدن با پیامدهای کار این قبیل مؤسسات کافی است نظری به فیلیپین، تایلند، اندونزی، نیجریه و غیره بزنیم. معروف است که این قبیل شرکت‌ها پس از اتمام کارشان زمین‌های سوخته از خود بر جای می‌گذارند. قراردادی که در زیر می‌آید در سال ۱۹۵۵ در فیلیپین به دولت «فیدل راموس» دیکته شده است و ام.آ.آی می‌خواهد این قرارداد نمونه‌ای برای بقیه جهان باشد: «قانون جدید بهره‌برداری از معدن: با امضاء قرارداد Financial Technical Assistance Agreement (FTAA) مربوطه حقوق زیر را دارا می‌شود:

صد درصد بهره‌برداری از معادن توسط شرکت‌های خارجی؛ محدوده بهره‌برداری از معادن برای حداقل ۷۵ سال؛ محدوده بهره‌برداری تا ۸۱ هکتار؛ حق انتقال تمام فلزات استخراج شده به کشوری که کمپانی از آنجا آمده است؛ معاف از پرداخت مالیات برای پنج سال اول؛ در صورت عدم سوددهی پنج سال دیگر معافیت از پرداخت مالیات؛ عدم تعقیب قانونی به علت خسارت وارده به محیط زیست به هنگام بهره‌برداری اولیه تا هنگامی که مطالعات اولیه به انجام برسد؛ کاهش مالیات فوق‌العاده از ۵٪ به ۲٪؛ معافیت از پرداخت مالیات برای محیط زیست؛ آزادی کامل برای استفاده از آب رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و قطع درختان؛ حق تبعید دسته جمعی مردم ساکن در منطقه معدن. ■

* از نشریه فیلیپینی Kilusan (آستردام).

اعتراض کرد خود کارگران بودند که روز پس از واقعه دست به اعتصاب زدند. تهاجم به منزل کارگران و دستگیری آنها به طور مرتب انجام گرفته است. حمله به نفتگران و دستگیری کارگران تراکتورسازی تبریز، و دستگیری کارگران گروه صنعتی ملی و غیره نمایانگر برخورد رژیم به فعالان جنبش کارگری بوده است.

حساسیت نشان دادن رژیم نسبت به کارگران قابل درک است. هیچ اعتراضی بیش از یک اعتصاب ساده کارگری «تمامیت» رژیم را زیر سؤال نمی‌برد. گسترش و سراسری شدن اعتصاب‌های کارگری، «آغاز» پایان حیات رژیم را نشانه می‌زند. کارگران ایران در عمل نشان داده‌اند که قابلیت به مخاطره انداختن کل نظام را دارند.

پس از انتخابات ریاست جمهوری، اعتصاب‌های کارگری در ابعاد نوینی آغاز شده‌اند. برای نخستین بار رژیم مجبور به اعتراف این «نا رضایتی‌ها» و هشدار به مسئولان شده است. برای نمونه می‌توان به مبارزات کارگران کارخانه پارسان رشت در اعتراض به عدم دریافت حقوق و عیدی؛ کارگران کارخانه چیت‌سازی بهشهر و مهم‌ترین و طولانی‌ترین اعتصاب کارگری در سال پیش، اعتصاب کارگران «گروه صنعتی ملی» و ۲۶ کارخانه و مجموعه کارگاهی که بیش از ۱۰ هزار کارگر را در بر می‌گیرد، اشاره کرد. همچنین از اعتراض‌های کارگران کارخانه «مهیا گاز» اصفهان، ماشین‌سازی اراک، کارخانه‌های جهان چیت کرج، کارخانه ریسندگی و بافندگی تجارت اصفهان، نیروگاه «نکا» در مازندران، شرکت دخانیات اصفهان، گروه صنعتی قطعات فولادی، می‌توان نام برد. اعتصاب‌کنندگان این کارخانه‌ها بین ۵۰۰ تا چند هزار نفر بوده‌اند.

مطالبات کارگران عمدتاً حول افزایش دستمزد و دخالت در امور اداره کارخانه‌ها بوده است. در اینجا باید بار دیگر تأکید کرد این اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگری در وضعیت بسیار دشوار و نامساعدی صورت گرفته است (بیش از ۸۰ درصد از نیروی شاغل جامعه بیکار هستند). این ابزار مهمی در دست مدیران کارخانه‌ها و سرمایه‌داران برای تأدیب کارگران است. مدیران از رقابت بین کارگران استفاده کرده تا محیط را «آرام» نگهدارند. به سخن دیگر مدیران کارخانه به اعتصاب‌گران می‌گویند: «یا به خواست‌های ما تسلیم شوید و یا اخراج می‌گردید و یا «در» کارخانه را خواهیم بست!» کارگران در پاسخ به مدیران کارخانه می‌گویند: «کارخانه سودآور است اگر قابلیت اداره را

متزلزل و بی‌برنامه نباشند، خود را در مسابقه با رژیم در جهت‌گیری به سوی «دمکراسی» غربی قرار داده‌اند. سیاست‌های «مجاهدین خلق» برای جلب اعتماد غرب و به ویژه آمریکا، موقعیت اپوزیسیون بورژوازی «رادیکال» را به خوبی ترسیم می‌کند.

متأسفانه موقعیت «چپ» نیز تعریفی ندارد. گرایش‌های استالینیستی سابق و جریان‌های «سانترستی» با نام «کمونیست» و «کارگر» جلوه بیرونی پیدا کرده، اما در عمل از همان روش‌ها و برنامه‌های سابق که منجر به شکست انقلاب اخیر شد، پیروی می‌کنند. در واقع به جرأت می‌توان ادعان داشت که هیچیک پیوند ارگانیک با پیشروی کارگری ندارند و تنها به عنوان یک ناظر به وقایع می‌نگرند و «تفسیر» ناشیانه می‌کنند. هر یک در بهترین حالت «سازمان» و «حزب» خود را بدون حضور پیشروی کارگری در ایران ساخته و در انتظار «رهبری» کردن طبقه کارگر روزشماری می‌کنند! تا آن زمان «سر» خود را با خرده کاری‌های بی حاصل در خارج از کشور گرم می‌کنند. قشر پیشروی کارگری در ایران «هیچ» اعتمادی به اکثر گروه‌های خارج از کشور ندارد - و به حق!

پیشروی کارگری در ایران تنها قشری است که در موقعیت تدارک یک تشکیلات انقلابی برای ایجاد بدیل کارگری در مقابل رژیم قرار گرفته است. تجربه دو دهه گذشته و به ویژه ماه‌های پیشین، نشان داد که طبقه کارگر، با توجه به وضعیت نا مساعد و اعمال سرکوب توسط عوامل رژیم، آمادگی مبارزه علیه رژیم را در خود دارد.

در دو دهه پیشین رژیم تنها روشنفکران و زنان و جوانان را مورد ستم قرار نداده که بیش از هر قشر اجتماعی، طبقه کارگر و پیشروی آنرا مورد ضرب و شتم و سرکوب قرار داده است. در مقابل، طبقه کارگر بیش از هر قشر دیگری مبارزات ضد رژیمی را سازمان داده است. در اینجا تنها به چند نمونه از سرکوب‌ها و مقاومت‌های کارگران در چند ماه پیش اشاره

اجمالی می‌کنیم. مزدوران رژیم به طور سیستماتیک فعالیت و مقاومت کارگران پیشرو را تحت نظر قرار داده و به محض مشاهده کوچک‌ترین حرکتی از سوی آنها، دستگاه‌های سرکوب علیه آنها را بسیج می‌کنند.

در سال گذشته یکی از کارگران کارخانه سیمان شیراز که مشغول جمع‌آوری امضاء علیه اجحافات مدیر کارخانه بود، در همان کارخانه توسط عوامل وزارت اطلاعات رژیم به قتل می‌رسد. تنها نیرویی که به این عمل ضد انسانی

نظم نوین در ولایت مطلقه سرمایه

یوسف راد

هیئت پذیرائی کردند. برای عقد قراردادهای اقتصادی ایران، اندونزی، فیلیپین، و نیجریه و غیره به همکار دعوت می‌شوند. در اینجا سخن از نقض حقوق بشر در این کشورها در بین نیست. بیش از دو سال است که نمایندگان ۲۹ کشور با ولایت آمریکا در فرانسه مشغول به کارند تا موافقت نامه آم.آ.آ. را به تصویب برسانند. علیرغم مخفی کاری فوق‌العاده، بالاخره روزنامه‌نگاران متری یک سند ۱۷۰ صفحه‌ای بدست آورده‌اند که در هر برگ آن آزادی غیر محدود و بلامنزاعی برای سرمایه‌گذاران تصریح شده است. در فصل اول بخش چهارم، قسمت اول این قرار داد که زیر عنوان «حفاظت سرمایه‌گذاری» است چنین آمده است:

«توجه: از هر کشور عضو این قرارداد که امضاءکننده این متن باشد خواسته خواهد شد تا تمام بخش‌های اقتصادی: شامل منابع طبیعی، مستغلات و صنعت رسانه‌ای و پخش (رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و غیره) خود را برای مالکیت شرکت‌های خارجی باز بگذارد. سرمایه‌گذاران خارجی را همانند صاحبان کارخانه‌های داخلی حساب کرده و برخورد نمایند و هرگونه نیازمندی‌های اجرایی و مقرراتی را که در دستوری سرمایه‌گذاران به بازار دست و پاگیر باشد از میان بردارد... هرگونه محدودیت را از گردش سرمایه‌ها کنار بزند... و در صورت از بین رفتن سرمایه‌های خارجی‌ها چه از طریق توقیف یا از طریق مقررات غیر معقول-کل سرمایه‌ها را باز پس دهد... هر کشور عضو باید اطمینان حاصل کند که دولت‌های ناحیه‌ای و مسئولین محلی خود را با مقررات ام.آ.آ.آ. هماهنگ سازند... با اجرای این موافقت نامه سرمایه‌گذاری اگر یک کشور مشخص عضو تصمیم بگیرد که از حداقل دستمزد دولتی مزد کمتری به نیروی کار بدهد، مسئولین ناحیه باید بپذیرند و هیچگونه اعتراض علیه این سرمایه‌گذاران نکنند.»

در پرتوی اجرای این قرارداد، دولت‌ها در واقع به زانده دست سرمایه تبدیل می‌شوند و این نوع قراردادها تهاجم آشکار به بنیانی‌ترین حقوق انسانها است. هم پیمان‌های موافقت نامه ام.آ.آ.آ. که از طراحان و اندیشه ورزان بازار آزاد هستند به کمک مبلغان فکری خویش در رسانه‌ها و کانال‌های تلویزیونی اندیشه خصوصی‌سازی را در ابعاد وسیع مطرح می‌سازند. آنها استدلال می‌کنند که خصوصی‌سازی کارائی بیشتری دارد و با این منطق در پی تبلیغ و عملی کردن خصوصی‌سازی صنعت برق و گاز، ۳۰۰ بقیه ص ۳

می‌کند. نیروی محرکه ماشین سرمایه جهانی، شیوه جان کارگران و زحمتکشان است. سازمان بین‌المللی کار در گزارش سالانه سال ۱۹۹۹ اعلام کرد که سالانه یک میلیون نفر در محیط کار جان خود را از دست می‌دهند. این تعداد بیشتر از مجموع تلفات ناشی از جنگ، تصادفات، بیماری‌های ایدز و غیره است. از این یک میلیون نفر، ۱۲۰۰۰ بچه هستند.

یکی از موتورهای محرکه اقتصاد سرمایه جهانی موافقت نامه اقتصادی ام.آ.آ.آ. (MAI) Multilateral Agreement on Investments است. این موافقت نامه افسار کسیخته‌تر از Apec در آسیای حوزه اقیانوس آرام و Nafta در آمریکای شمالی است. اندیشه شکل‌گیری این پیمان‌ها نه کمک به رشد اقتصادی ممالک محروم، نه مساعدت در بازسازی ویرانه‌های جنگی، نه بهبود شرایط زندگی انسان‌های محروم، بلکه حرکت متحدتر و سازمان یافته‌تر برای غارت نیروی کار و چپاول ذخائر و منابع زیرزمینی جهان است. نشریه «لانتق هال» سخنگوی گروه‌های محروم عرب کانادا موافقت نامه ام.آ.آ.آ. را بیانیه حقوق آزادی شرکت‌های چند ملیتی در غارت جهان نامیده است. این ره آورد اندیشه ورزان و صاحبان سرمایه در برده کردن هرچه بیشتر نیروی کار و غصب بازارهای جهان است، بر ازابه سرمایه و مدیران اجرایی کاپیتالیسم سوارند. این ارابه هر چند جنگی نیست، اما مقدم سازندگان اصلی سلاح‌های کشتار جمعی، بر پا کنندگان حمام‌های خون، گرامی است. زبان همه اینها، زبان بین‌المللی سود و سرمایه است. مدیر اجرایی شرکت «ژیل» بجز تیغ ریش‌تراشی، آلات شکنجه نیز تولید می‌کند و معروف است که زمانی که این شرکت به جمهوری اسلامی پیشنهاد تولید قمه‌های عاشورا را داده بوده است!! تجار جمهوری اسلامی در «ونکوور» کانادا مورد استقبال قرار می‌گیرند و بانک CIBC کانادا و اعضای اتاق بازرگانی به بهترین شکلی از این

سقوط دیوار برلن و پیروزی بلوک غرب و پایان تشنج‌های سیاسی و نظامی بین دو بلوک رقیب، شرایط جدیدی را در برابر سرمایه غرب قرار داده است. بازوی نظامی سرمایه غرب، یعنی پیمان ناتو از حالت دناغ خارج شده و مهاجمانه حوزه نفوذ خود را به طرف شرق تا مرزهای روسیه گسترش داده و با اسلحه دمکراسی و حقوق بشر و قلع و قمع انسانها جاده سرمایه را هموار می‌کند. رهبران عراق و یوگسلاوی را از یک طرف گوشمالی می‌دهد که شرایط جدید جهانی و تغییر قوا را درک نکرده‌اند و از طرف دیگر سلاح‌های جدید خود را آزمایش و قدرت خود را به نمایش می‌گذارد. دولتهای سابق عضو پیمان ورشو نادمانه و عاجزانه توبه کرده و در انتظار عضویت در پیمان ناتو صف کشیده و برای ابزار ارادت حتی قبل از پذیرش عضویت در پیمان ناتو، آنها قلمرو هوائی، دریائی و زمینی خود را در اختیار ناتو قرار می‌دهند تا محبت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را به خود جلب کنند. بحران اقتصادی در آسیا، روسیه، آمریکای جنوبی، اتحادیه اروپا را که خود نیز از بحران اقتصادی رنج می‌برد برانگیخته تا مدل اقتصادی آمریکائی را مورد توجه قرار دهد. اما آمریکائیها در گرده‌مائی صاحبان شرکت‌های چند ملیتی که در ۴ فوریه ۱۹۷۷ در شهر داووس در سوئیس گرد هم آمده بودند بر برخی از مشکلات جامعه آمریکا انگشت گذاشتند. آنها نسبت به عدم تعادل اجتماعی در کشور خود ابراز نگرانی کردند. رئیس سندیکای آمریکائی ALF-CIO در سخنرانی خود فقر و نا برابری موجود در آمریکا را محکوم کرده و از وخامت مداوم شرایط زندگی کارگران و ناپایداری اشتغال سخن گفت. شانس زندگی برای کودکانی که در محله هارلم نیویورک متولد می‌شود از کودکی که در بنگلادش بدینا می‌آید کمتر است. در آمریکا یک جوان سیاه پوست بجای تحصیل در دانشگاه عمر خود را در زندان بسر می‌برد. همچنین بیش از ۲٪ از جمعیت فعال آمریکا در زندان بسر می‌برند. بازار همه عرصه‌های زندگی انسان مثل فرهنگ (آموزش و پرورش)، ورزش، بهداشت و درمان، کار، هنر و مذهب زیر سلطه خود در آورده است. دولت‌ها به طور دائم وظایف خود را به بازار محول می‌کنند. منطق ناعادلانه بازار بی عدالتی ایجاد و جامعه را به دو گروه فقیر و غنی تقسیم می‌کند. مفاهیم ژئوپلیتیکی مثل قدرت، دمکراسی و مرز را دچار تغییر کرده است. اتحادیه‌های فرا ملیتی مثل اتحادیه اروپا، نفتا، موکوزور، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و انحصارات مالی، صنعتی و نظامی در برابر وظائف جدیدی قرار گرفته و مجدداً خود را تعریف می‌کنند. اقتصاد گلوبال با در دست داشتن جواز عبور از مناطق عبور ممنوع مرزهای ملی و جبهه‌های متخاصم را تسخیر

سطح موجود و ممکن رشد نیروهای مولده تعیین می شوند ، و امکانات مشخصی که در نتیجه برای گسترش بهره مندی و خودسازی تولید کنندگان وجود دارند .

اما ، آنها خود تاریخ خود را می سازند . سطح آگاهی و درک شان از شرایط و آینده خود ، درجه برخورد عینی (علمی) شان به واقعیت ، و نیز درجه خود فریبی ای که هنوز از آن رنج می برند ، همگی بر نحوه ای که آنها سرنوشت خویش را می سازند ، به شدت تأثیر می گذارد . مارکس معتقد بود که بشریت به این امر مهم یعنی تعیین سرنوشت خویش دست خواهد زد . بابت ، نه تنها از طریق درک قوانین عینی حرکت جامعه که همچنین به دلیل ظرفیتش در دستیابی فعال به اهداف رهایی بخش در سرتاسر نوشته های مارکس این هدف رهایی بخش وجود دارد : الغای تمام آن شرایط اجتماعی ای که مردان و زنان را به ستمدگان ، استثمار شدگان ، محرومان و موجودات بدبخت تبدیل می کند ؛ و تحقق دادن به جامعه ای که در آن رشد آزاد هر فرد پیش شرط رشد آزاد همه افراد می گردد .

بدین ترتیب ، مارکس مرفا یک عالم اجتماعی نبود . او خود را به ایجاد یک تحول انقلابی در علوم اجتماعی ، تاریخ ، اقتصاد و فلسفه محدود نداشت . او ، همچنین ، در سیاست و حرکت بسوی رهایی بشر ("سوسیالیزم") ، که قدیمی تر از جامعه بورژوازی ، و در حقیقت به قدمت خود جامعه طبقاتی اند ، دست به یک تحول انقلابی زد . در عین این که باید از نظریه شناسی میان انقلاب و در علم (که باید با معیارهای مرفا علمی و نه "طبقاتی" نتیجه شوند) و انقلاب و در سیاست و تلاش های رهایی بخش تمایز قائل شد ، ولی این انقلابات در فکرو در عمل دائما بر یکدیگر تأثیر می گذارند . تنها در صورت ترکیب هر دو است که می توانیم مارکسیزم را در تمامیت آن و در غنای با شکوهش درک و بیان کنیم : به مثابه یک تمامیت در حال حرکت ، که با دگم و مذهب هیچ ارتباطی ندارد .

برای عصری که با انقلاب صنعتی آغاز می شود ، تمامیت خنثوری و عمل مارکسیزم را می توان از طریق توان انقلابی طبقه کارگر به عنوان تنها نیروی اجتماعی که از نظر عینی و ذهنی قادر به جایگزین کردن جامعه بورژوازی (وجه تولید سرمایه داری) با شکل غالبتری از تمدن و سازماندهی اجتماعی اقتصادی است (جامعه بی طبقه ، کمونیسم ، که سوسیالیزم نخستین و بسا مرحله "پائین تر" آن است) ، جمع بندی کرد . این بدان معنی نیست که برای مارکس و انگلس پیروزی سوسیالیزم محمول غیر قابل اجتناب تفادهای درونی سرمایه داری محسوب می شد . کاملاً بر عکس : آنها غالباً تأکید داشتند که جوامع بشری در طول تاریخ می توانند هم پیشرفت کنند و هم به عقب برگردند ؛ آنها می توانند حتی از میان بروند .

هیچ امر جبری در درک مارکس از تاریخ وجود ندارد . او بر اساس شناخت علمی جامعه بورژوازی و در پرتو درس های سه هزار سال مبارزه طبقاتی ، اعلام می کند که هیچ طبقه ای جز طبقه کارگر معاصر ، یعنی ، دستمزدگیران ، توان جایگزینی سرمایه داری با جامعه سوسیالیستی را ندارد . به همین دلیل سرنوشت بشریت به پیروزی طبقه کارگر جهانی بستگی دارد (از زمان نگارش "ایدئولوژی آلمانی تا هنگام مرگ ، مارکس امکان استقرار سوسیالیزم را امری بین المللی تلقی می کرد که در سطح جهانی قابل تحقق است) .

توان تخریبی سرمایه داری ، که درست از همان ضائل مترقی آن ناشی می شود ، یعنی در درجه نخست ظرفیتش در رشد نیروهای مولده ، اما ، رشد به اشکالی که نمی توانست از قید و بند مالکیت خصوصی ، تولید کالائی ، رقابت و بی توجهی



مارکس تاریخ را به مثابه پدیده ای که با قوانینی عینی تعیین می شود ، تلقی می کرد و معتقد بود که علم قادر به کشف این قوانین است . این قوانین از ساختار و دینامیزم ویژه هر یک از وجوه مشخص تولیدی ناشی می شوند . مارکس ، در عین حال به تعیین اجتماعی تاریخ به منزله علم و به تعیین تاریخی جامعه (و اقتصاد) به منزله علم تأکید می ورزید . قوانین "ابدی" اقتصادی وجود ندارند . فقط قوانین مشخص اقتصادی برای اشکال مشخص سازماندهی اجتماعی اقتصادی وجود دارند .

اما ، مارکس در همان حالی که برای کشف قوانین حرکت هر وجه مشخص تولیدی (بویژه قوانین حرکت جامعه بورژوازی که وجه تولید سرمایه داری بر آن حاکم است) تلاش می کرد ، درک مکانیکی جبری تاریخ را که وجه مشخصه ماتریالیست های فرانسوی قرن ۱۸ بود ، رد کرد (بعدها ، این درک از تاریخ به واسطه تکامل گرائی مبتدلی که بر متفکرین سوسیالیست از قبیل کائوتسکی تأثیر داشت ، احیا شد) .

مارکس بر جنبه فعال تاریخ تأکید می ورزید ، جنبه ای که وجه مشخصه تفاوت رفتار انسانی با رفتار مرفا حیوانی است (این تأکید را نه تنها در "تزه های در باره" فویر باخ که در جلد اول "سرمایه" نیز می توان یافت ، از "گروندریسه" و سایر مباحثات فلسفی و تاریخی مارکس می گذریم) . فلسفه تاریخ مارکس - چون فلسفه اوبطورکلی - فلسفه پراکسی (عمل) است . ماتریالیزم تاریخی این را انکار نمی کند که بشریت تاریخ را خود می سازد . تاریخ بواسطه نیروهای اسرارآمیز خارجی بر آن تحمیل نمی شود . البته ، زنان و مردان تاریخ را مستقل از شرایطی که خود را در آن می یابند ، نمی سازند . این شرایط در درجه نخست عبارتند از امکانات مادی ای که به واسطه

اجتناب‌ناپذیر مجموعه از پیش‌داده شده‌ای از شرایط و اوضاع مادی، نیست. آنها، همچنین به سیر مشخص و واقعی مبارزه طبقاتی جاری و در طی سالهای پیشین بستگی دارند. یعنی، این عوامل نقش عامل ذهنی در شکل دادن به تاریخ را تأکید می‌کنند.

درک مارکسیستی سیاست به کشف قوانین حرکت یک جامعه، منظم و "وفق دادن" خود به آنها محدود نمی‌گردد. نزد مارکسیزم، سیاست به معنای درک این قوانین حرکت است به این منظور که مبارزه برای یک هدف مشخص (ساختن جامعه، بی طبقه و پیش شرط‌های ضروری برای آن: سرنگونی سرمایه داری، رهایی طبقه کارگر و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، به معنای تلاش آگاهانه، طبقه کارگر برای بازسازی جامعه بر اساس یک برنامه آگاهانه) بتواند بازده بیشتری داشته باشد و از همه لحاظ از امکان موفقیت بیشتری برخوردار گردد.

۳ - وحدت‌تلاش‌های رهایی بخش ("سوسیالیزم") و جنبش واقعی تاریخی یک طبقه اجتماعی واقعاً موجود و مبارز: یعنی پرولتاریا، طبقه دستمزدگیر، به مثابه یک مقوله اجتماعی عینی، بدون در نظر گرفتن سطح (متغیر) آگاهی‌اش.

این قضیه به هیچ وجه تا اواخر نیمه دوم قرن نوزدهم برای همه سوسیالیست‌ها بدیهی نبود. و در اوایل قرن بیستم یک بار دیگر تلوینا رد شد. "خدا حافظی با پرولتاریا"ی آندره گورتنس‌املا کشف جدیدی نبود، تکرار همان غرورمندی‌های کاذب گذشته بود. همین مطالبه نقد در نوشته‌های سورل، میشل و سایر "سوسیالیست"‌های ضد مارکسیست دوران قبل از جنگ جهانی اول نیز یافت می‌شد. جالب این جاست که تقریباً تمامی میلنن "سوسیالیزم واقعاً موجود" (که یکی از بی‌معنی‌ترین فرمول‌هاست) هم این اصل بنیادی مارکسیزم را رد می‌کنند. چرا که اگر قرار باشد از طبقه کارگر شروع کنیم، یعنی از دستمزدگیران، همان طور که هستند و همان طور که در زندگی واقعی خود دست به مبارزات مشخص می‌زنند، آن وقت البته، بسیاری از فرضیات سیاسی و نظری گرایش‌های متفاوت "حاکم" و بوروکراسی‌های درون جنبش سازمان یافته کارگری بی اعتبار می‌شوند.

چگونه می‌توان نقش احزاب کمونیست حاکم در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی را به مثابه نمایندگان و رهبران طبقه کارگر "توجیه" کرد، هنگامی که هر از چند گاهی اکثریت عظیم طبقه کارگر واقعاً موجود علیه آن حکومت به شورش و قیام متوسل می‌شود - همان طور که بیش از ۸۰ در صدان چندی پیش در لهستان کردند؟ چگونه می‌توان ادعا کرد که طبقه کارگر در غرب "بورژوازی شده و در جامعه موجود ادغام گشته است" (تئوری سیاسی و نظری اساسی همه گرایش‌های رفرمیست و نشو و رفرمیست، منجمله به اصطلاح کمونیست‌های اروپائی)، هنگامی که همین طبقه هر از چند گاهی از طریق اقدامات عظیم شده‌ای، در میلیون‌ها نفرشان، مناسبات تولیدی سرمایه داری را زیر سوال می‌کشد - همان طور که در اسپانیا در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۷، ایتالیا در ژوئیه ۱۹۴۸، بلژیک در دسامبر ۱۹۶۰، فرانسه در مه ۱۹۶۸، ایتالیا در پائیز ۱۹۶۹، پرتغال در ۲۵ - ۱۹۷۴، و غیره کردند (از دوران ۲۹ - ۱۹۱۸ بگذریم)؟

از طریق این وحدت، مارکس به سوسیالیزم و سوسیالیست‌ها اهرم بالقوه نیرومندی برای اقدامات عظیم اعطا کرد. پاسخ او به این سؤال که "آیا سوسیالیزم ممکن است؟" مثبت بود و در عین حال مشروط. آری، سوسیالیزم ممکن است، به شرط آن که در عمل، در زندگی واقعی، مبارزه طبقاتی ملموس، اجتناب‌ناپذیر و ابتدائی یک طبقه واقعی اجتماعی که شامل صدها میلیون نفر از مردم می‌شود (پرولتاریای مدرن) به

به معنویت اجتماعی همگانی خلاص شود، بشریت را بر سر دوراهی قرار خواهد داد: یا بربریت و یا سوسیالیزم. آگاهی به امر قدرت بالقوه بشر برای از میان برداشتن خود (از طریق فجایع اکولوژیک، جنگ هسته‌ای، و غیره) امروزه در حال رشد است. مارکس و انگلس، اما، نزدیک به یک قرن و نیم پیش به این خطر واقف بودند. برای آنها دوراهی "سوسیالیزم یا بربریت" (که به این شکل برای اولین بار توسط روزالوکزا میورگ فرموله شد) بدین معنی بود: یا پیروزی در مبارزه طبقاتی واقعی طبقه کارگر جهانی موجود، یعنی انقلاب سوسیالیستی جهانی، و یا انحطاط و سقوط تمدن بشری، اگر نگوئیم از میان رفتن نژاد انسانی. آنچه لنین، بین‌الملل کمونیستی، تروتسکی و مارکسیست‌های انقلابی بعدی در باره این موضوع نوشتند، به نقد در کارهای اساسی اقتصادی و سیاسی مارکس وجود داشت، هر چند که او قادر نبود مرحله امپریالیستی سرمایه داری را در تحلیل خود در نظر بگیرد، زیرا که این مرحله در زمان حیات او آغاز نشد. نزد او این دوراهی نتیجه یک مرحله از نظر تاریخی محدود سرمایه داری نبود. این مسأله نتیجه جامعه بورژوازی است، نتیجه مخصوص وجه تولید سرمایه داری.

سوسیالیزم علمی، یعنی انقلاب در سیاست و تلاش‌های بشریت برای آزادی، همچنین شامل یک سری دگرگونی‌ها در عملکردهای سنتی سیاسی و اجتماعی است که به همان اندازه انقلاب مارکس در علوم اجتماعی ریشه‌ای و اساسی هستند:

۱ - به خدمت‌گیری دوباره آگاهی، یعنی علم، در تعیین عمل سیاسی، حداقل برای آن طبقه اجتماعی که بواسطه منافع مادی اجتماعی محدود نشده است (و مارکس معتقد بود که طبقه کارگر تنها طبقه بالقوه انقلابی است که قادر به انجام این امر است) و برای همه آن افرادی که تا آنجا که ممکن است، از طریق آزاد کردن خود از تمام تأثیرات ایدئولوژی‌های بورژوازی و خرده بورژوازی که سد راه آگاهی علمی از مسائل اجتماعی‌اند، قادر به دستیابی به همان سطح از روشن ذهنی هستند.

این برای مارکس بدین معنی بود که این افراد لااقل بطور عینی تلاش می‌کنند تا خود را با منافع تاریخی و مبارزات ملموس طبقه کارگر همبسته سازند. قبل از مارکس، فعالیت سیاسی به عنوان محصول علاقه کور، حرص و با عقل انتزاعی محسوب می‌شد. مارکس گام عظیمی با درک این مسأله به جلو برداشت که از آنجا که عمل سیاسی به مبارزه طبقاتی در یک جامعه مشخص بستگی دارد، و ساختار و دینامیزم آن جامعه می‌تواند بطور علمی تجزیه و تحلیل شود، پس فعالیت سیاسی باید در چارچوب قوانینی که بر سرنوشت آن جامعه حاکم است و بر اساس پویایی مبارزه طبقاتی مشاهده گردد.

۲ - ارتقاء آرمان‌های رهایی بخش به سطحی عالیت‌تر از طریق ادغام آن با دانش علمی و آگاهی انقلابی.

بر خلاف آنچه مارکسیست‌انتریشی، اتو باشر می‌گفت ("سیاست علم پیش‌بینی است") مارکسیست‌ها خود را به "پینگوئی" آنچه اتفاق خواهد افتاد، محدود نمی‌کنند. یا، به عبارت دقیق‌تر، آنها بطور جبری تصور نمی‌کنند که نتیجه تاریخ، در هر مرحله تعیین‌کننده، از قبل کاملاً مقدر گشته است. نتیجه تاریخ در جامعه طبقاتی نتیجه مبارزه طبقاتی است. و نتیجه مبارزه طبقاتی، دست‌کم در پاره‌ای جهات، بستگی دارد به اقدام آگاهانه طبقه اجتماعی انقلابی (وحد انقلابی)، سطح متوسط آگاهی طبقاتی، پیشگام و رهبری انقلابی آن، مداخله فعالش، سرعت و ابعاد واکنش طبقه، اعتماد به نفسش، تجربه‌اش، و غیره. هیچ یک از این عوامل نتیجه جبری و

کارگر معاصر دور می‌زنند. ما به عمد از لغت "نوان" انقلابی استفاده می‌کنیم و نه "مبارزه" طبقاتی. واضح است که مبارزه واقعی طبقاتی طبقه کارگر همواره انقلابی نیست و حتی واضح تر، این مبارزه بطور خود کار به سرنگونی دولست بورژائی و یا جامعه بورژوائی منجر نمی‌شود.

منظور مارکس این بود که با پرولتاریای مدرن طبقه‌ای متولد شده است که در طول مبارزاتش می‌تواند گاهی به جایی برسد که با یک بحران عمیق اجتماعی و اقتصادی و بحران سیاسی جامعه بورژائی و دولتش مصادف شود. در این شرایط، سرمایه‌داری می‌تواند سرنگون شود و قدرت تسخیر گردد و شرایط برای ساختمان جامعه بی طبقه از لحاظ عینی و ذهنی آماده باشد.

دقیقا به همین دلیل که مارکس به امکان یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی (از ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیزم جهانی بگذریم) به مثابه نتیجه اجتناب‌ناپذیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا اعتقاد نداشت، او هرگز اجازه نداد که سوسیالیزم علمی بطور کامل به واسطه آن مبارزه طبقاتی تحت‌الشماع قرار گیرد. نزد مارکس و انگلس، علم پیوسته جایگاه مستقلی در تاریخ داشته است. تحریم برخی حقایق علمی به این بهانه که پرولتاریا را "دلزد" می‌کنند، عملی است بی‌معنی، نامعقول و جنایت‌کارانه. بدون حد اعلای ادراک علمی و بدون حداکثر حقیقت‌قابل دسترسی (حقیقت "مطلق"، البته، برای بشر غیر قابل دسترسی است، "وحدت کامل" وجود و آگاهی فقط یک رویای تخیلی است)، نه تنها مبارزه پرولتاریا برای رهایی تسهیل نمی‌شود که خدشه‌دار نیز می‌گردد. حال از این واقعیت بگذریم که چنین روش برخوردی معمولا باعث تفسیرهای یک جانبه و مکانیکی از امکانات و احتمالاتی که برای عمل و آگاهی طبقه کارگر وجود دارند، خواهد شد.

یکی از مهمترین خردمندی‌هایی که تاکنون توسط بشر فرموله شده بخشی از تئورهای معروف مارکس درباره فویر باغ است: آموزش‌گران خود باید آموزش ببینند. تنها اگر این فرض سخره را بپذیریم که می‌توان یک فرد یا گروهی از افراد (کمیت مرکزی: "حزب") را داشت که "همواره درست می‌گویند"، می‌توانیم محتابین بیان را انکار کنیم.

و این مطلب فقط یک مسأله مربوط به تئوری شناخت نیست، بلکه ابعاد اجتماعی نیز دارد. بیان فشرده "استثمار طبقاتی عبارت است از تقسیم محصول اجتماعی به "تولید لازم" و "تولید اضافی" که توسط حاکمین بر جامعه غصب می‌گردد. از طریق کنترل این محصول اضافی، این حاکمین، تقسیم اجتماعی کار منجمدی را بر جامعه تحمیل می‌کنند: تقسیم کار میان آنهایی که تولید می‌کنند و آنهایی که انباشت می‌کنند. یکی از پیش شرط‌های کلیدی برای ساختمان سوسیالیزم فاش آمدن بر این تقسیم اجتماعی کار است، از طریق تعمیم تدریجی خود مدیریت واقعی، که بواسطه سطح عالی رشد نیروهای مولده، کوتاه کردن اساسی ساعات کار روزانه، و تلفیق روزافزون کار فکری و کار بدی ممکن خواهد شد. اما، این یک فراشد عظیم خود - سازماندهی و خودآموزی به وسیله توده‌های عظیم تولیدکننده را ایجاب می‌کند. نمی‌توان به مردم "فرمان داد" که خود را هدایت کنند. فقط می‌توان کمک کرد تا چنین کنند. و نمی‌توان قبل از گشوده شدن این فراشد بطور دقیق فهمید که چگونه می‌توان چنین کرد.

ترازنامه تاریخی تمام انقلابات سوسیالیستی پس از سال ۱۹۱۷ باید انقلابیان را در این باره به تواضع وادارد. امروزه، ما بیشتر از لندن و تروتسکی در سال ۱۹۱۷ می‌دانیم. نه به این خاطر که ما خردمندتر و با هوش‌تریم، بلکه به این دلیل

اهداف سوسیالیستی رهائی بخش برای ساختمان یک جامعه بی طبقه ادغام گردد.

۴ - وحدت سازمان انقلابی با خود سازماندهی طبقه کارگر. سازمان‌های انقلابی که برای تسخیر قدرت به منظور اجباری تکلیف‌مخسر رهائی بخش مبارزه می‌کنند، نیز قدیمی‌تر از جامعه بورژوائی و وجه تولید سرمایه‌داری هستند. شورش علیه بی عدالتی ستم طبقاتی و استثمار طبقاتی به همان قدمت این دو مصیبت اجتماعی است. سازمان‌های انقلابی برای سرنگونی سرمایه داری از همان زمان پیدایش سرمایه‌داری وجود داشته‌اند. برجسته‌ترین آنان در دوران پیش از مارکس به دست طرفداران بابفو و بلانکی در فرانسه ساخته شده بود. سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگر نیز بسیار قدیمی‌تر از مارکسیسم است: اتحادیه‌های کارگری و چارثیت‌ها در انگلستان، به عنوان دو نمونه، قبل از آن که "مانیفست کمونیست" نوشته شود، وجود داشتند.

اما، تحول انقلابی‌ای که مارکس در سیاست بوجود آورد در این بود که او سعی کرد خود سازماندهی طبقه کارگر را با فعالیت انقلابی افراد ادغام کند. و این یعنی وجود یک سازمان جداگانه کمونیست‌ها (سازمان پیشگام انقلابی آنهایی که بطور دائم در عالترین سطح درک علمی و آگاهی طبقاتی فعالیت می‌کنند، با وضع توده‌ها متفاوت است، زیرا آنها، تحت شرایط سرمایه داری فقط می‌توانند هر از چند گاهی فعال باشند و در سطحی از آگاهی که تحت تأثیر بیشتر ایدئولوژی طبقه حاکم است) و در آن واحد، ادغام آنها در سازمان‌های توده‌ای طبقه، به همان شکل که وجود دارند. اتحادیه‌های کارگری و احزاب مستقل توده‌ای سیاسی طبقه کارگر گام‌های اولیه و مفیدی در راه خود - سازماندهی پرولتاریا هستند. اما، پس از سال ۱۸۵۰، پیوسته پس از تجربه کمون پاریس، مارکس و انگلس معتقد شدند که عالترین اشکال خود سازماندهی طبقه، "تئورهای کارگری" (سویت‌ها) هستند، همان طور که در "دولت و انقلاب" لنین و در بسیاری از نوشته‌های مارکسیست ایتالیایی آنتونیو گرامشی به تفصیل تشریح شده‌اند (تروتسکی، روزا لوکزامبورگ، بوخارین، کوروش، و تا اندازه‌ای مارکسیست اتریشی چپ، ماکس آدلر، نیز هر یک سهم با ارزشی در فهم این مسأله ادا کرده‌اند).

سوسیالیزم فقط هنگامی بدست می‌آید که طبقه کارگر خود سازمان یافته سرمایه‌داری را سرنگون کند، یعنی از طریق تئورهای عمومی کارگری (قدرت شورائی). زیرا فقط تحت این شکل از خود سازماندهی تولیدکنندگان است که جامعه انتقالی بعد از سرمایه‌داری می‌تواند به جامعه‌ای تبدیل شود که در آن زوال دولت از همان آغاز استقرار دیکتاتوری پرولتاریا شروع می‌شود، و در آن تبلور امتیازات جدید مادی اجتماعی به وسیله گروه ویژه‌ای از مردم "قدرت" غیر ممکن می‌گردد. مارکس و انگلس در نوشته‌های خود درباره کمون پاریس و لندن در "دولت و انقلاب" به وضوح و صراحت در مورد این پیش شرط‌ها تأکید کرده‌اند. فقط از این طریق است که توده‌ها می‌توانند خود و بطور دموکراتیک درباره همه امکانات و احتمالات اقتصادی تصمیم بگیرند.

تمام این تحولات اساسی مارکس در مفهوم سیاست و رهائی نه تنها معرف یک برش ریشه‌ای از عقاید موجود بود بلکه همچنین به معنای "تغی در نفی" یعنی حفظ "هسته" معقول در آن چه رد می‌شد: سوسیالیست‌های تخیلی، انقلابیان توطئه‌گر و سازمان‌هایی که به مبارزات ابتدائی پرولتری محدود می‌شد. همه این تحولات پیرامون مرکزی دانستن توان انقلابی طبقه

ترتیب، در اهداف سیاسی آنان، رهاشی نژادها و ملیت‌های تحت‌ستم، رهاشی ملل مستعمره و شبه مستعمره، رهاشی زنان، رهاشی جوانان، همگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. هر چند که آنها خود به خاطر اوضاع اجتماعی آن زمان درکشان از تمام ابعاد این مبارزات محدود بود، سرنگونی سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی، تولید کالای، و کار دستمزدی، پیش‌شرط لازم برای دستیابی موفقیت‌آمیز به این اشکال رهاشی بشری است. اما شرط کافی نیست. مبارزات مستقل زنان، ملیت‌های ستمدیده و جوانان علیه تبعات بی‌شمار مدت‌ها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی ادامه خواهد داشت تا پیدایش شرایط برای تولد یک جامعه، واقعا بی‌طبقه که در آن همه گونه اشکال نابرابری‌های اجتماعی محو شده باشد، تسهیل گردد.

نزد مارکس، توان انقلابی رادیکال طبقه کارگر از موقعیت ویژه‌اش در وجه تولید سرمایه‌داری و از نتایج قوانین حرکت آن برای پرولتاریا ناشی می‌گردد. تلاش بی‌امان سرمایه برای انباشت بیشتر منجر به اقداماتی جهت توسعه تولید ارزش اضافی می‌شود. چرا که در نهایت هیچ منبع دیگری جز تولید ارزش اضافی در جریان تولید جهت انباشت سرمایه وجود ندارد. همه، فرآورده‌های تمام ارزش اضافی، مثلا از طریق "مبادله نابرابر"، فقط می‌توانند آنچه را نقد تولید شده باز توزیع کنند. بنابراین، خود گسترش سرمایه به معنای رشد دائمی گسترش دستمزدگیر است. پرولتاریای مدرن تنها طبقه‌ای در جامعه، معاصر است که درست به دلیل قوانین حرکت سرمایه‌داری، به سمت رشد مطلق (ونسبی) گرایش دارد.

البته، برای درک این مسأله ضروری است که پرولتاریا به نحوه درستی تعریف شود. این، به هیچ وجه به کار بستی در صنعت محدود نمی‌گردد. رشد آن بخش پرولتاریا از مدت‌ها قبل متوقف شده است و هرچه بیشتر ضعیف خواهد شد. آن عالم پسا مبارز سیاسی که تعریف پرولتاریا را به این بخش از طبقه محدود کند، دیر یا زود نتیجه خواهد گرفت که امکان این که پرولتاریا بتواند جامعه را تغییر دهد رو به کاهش است و نه افزایش. برای مارکس، اما، پرولتاریا به مفهوم "تمامیت کارگران" بود که شامل کارگران "بقه‌سفید" (اداری)، تکنسین‌ها، حتی برخی از مدیران، همچنین و حتما مستخدمین دولتی نیز می‌شد، به جز لایه‌های فوقانی مدیریت و مأمورین دولتی. به عبارت ساده تر، تمام کسانی که از نظر اقتصادی ناچار به فروش نیروی کار خود هستند و درآمد فردی‌شان اجازه نمی‌دهد که سرمایه انباشت کنند و خود را از موقعیت پرولتری آزاد سازند. پرولتاریا، اگر چنین تعریف شود، در طول تاریخ سرمایه‌داری رشد کرده است. و امروزه شامل نیم یا بیش از نیمی از جمعیت فعال در اغلب کشورهای بزرگ است (به استثنای اندونزی و شاید پاکستان). حتی در هندوستان وضع چنین است، زیرا در آنجا، در کنار پرولتاریای شهری، در روستاها جمعیت عظیمی از پرولتاریای کشاورزی و یا نیمه پرولتاریای (دهقانان) بی‌زمین وجود دارد. در بیشتر کشورهای پیشرفته، صنعتی (منجمله کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی) از مرز ۷۵ درصد جمعیت فعال نیز گذشته است. در حداقل به کشور - ایالات متحده، آمریکا، بریتانیا و سوئد - بیش از ۹۰ درصد را شامل می‌شود.

در حالی که به وضوح این یک مورد از تغییر یک کمیت به یک کیفیت جدید است، به هیچ وجه فقط آن نیست. رشد سرمایه‌داری نه تنها به واسطه پرولتاریای مدرن یک نیروی اجتماعی از نظر کمی تعیین کننده می‌سازد، بلکه همچنین یک نیروی اجتماعی با قدرت ذخیره عظیم اقتصادی.

پرولتاریا تنها آفریننده عمده انسانی ثروت است (دهقانان مستقل و پیشه‌وران نیز ثروت می‌آفرینند، اما در

که ما از مزیت تجارب ملموس تاریخی غنی تری برخورداریم. تجاربی که در آن زمان در اختیار آنها نبود. اما، حتی آنچه ما امروزه بر اساس این تجربه، تاریخی می‌دانیم نیز هنوز بسیار محدود است. زیرا که فرآیند انقلابات جهانی هنوز چندان جلو نرفته است. این فرآیند هنوز به پیروزی در کشورهای کلیدی منجر نشده است. یعنی، کشورهای که در آن، قبل از پیروزی، پرولتاریا به نقد به اکثریت مطلق جمعیت تبدیل شده است. بنابراین، "آموزش‌گران خود باید آموزش ببینند"، نه فقط به این دلیل که خود کم می‌دانند، بلکه همچنین به خاطر آن که باید در این فرآیند عظیم خودآموزی توده‌ها که هم اکنون آغاز شده است، درگیر شوند.

این همه بدان معنی است که رابطه بین یک سازمان پیشگام انقلابی، که برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم مطلقا ضرورت دارد، و خود سازماندهی توده‌های کارگر، که این نیز برای دسترسی به همان اهداف غیر قابل اجتناب است. رابطه‌ای است دیالکتیکی، که در آن هیچ جزئی نمی‌تواند بدون دیگری هیچ چیز پایداری را فرا ببرد.

درست به همین دلیل، در عین آن که مبارزه طبقاتی ابتدایی مزدبگیران برای سرنگونی سرمایه‌داری کافی نیست، برای دسترسی به آن سطح از خود سازماندهی که بدون آن یک انقلاب اجتماعی واقعی در یک کشور صنعتی پیشرفته غیر قابل تحقق است، مطلقا لازم است. توده‌های عظیم بیش از هر چیز از تجربه می‌آموزند، نه از آموزش ادبی و شفاهی (که البته بدین معنی نیست که چنین آموزشی برای دستیابی به استقلال طبقاتی در حوزه ایدئولوژیک حیاتی نیست). تنها راهی که آنها می‌توانند چنین تجربه‌ای را گرد آورند، از طریق مبارزه واقعی طبقاتی است. بنا براین نحوه‌ای که آنها امروزه عمل می‌کنند - بر نحوه‌ای که آنها در ده یا بیست سال بعد می‌اندیشند، به شدت تأثیر می‌گذارد. از اینرو، اشکال ویژه مبارزه طبقاتی کنونی (اعتصابات عظیم، حتی "فقط" برای خواست‌های دموکراتیک و غیره) برای رشد توان انقلابی، یعنی برای داشتن ظرفیت واکنش لازم هنگامی که شرایط برای یک بحران انقلابی آماده می‌شود، بسیار اهمیت دارند.

اگر انقلابیان ندانند که چگونه می‌باید در مبارزات واقعی بطور موثر مداخله کنند (مثلا، تحت این بهانه که آنها "اکنونیستی" یا "فرامشی" هستند و آگاهی توده‌ها ناکافی و یا "کاذب" است) و اگر آنها از طریق این مداخله اعتبار کسب نکنند، آنها نخواهند توانست که در جنبش حقیقی طبقه ادغام شوند. اما، اگر آنها مداخله را به وفق دادن خود به سطح موجود آگاهی و مبارزه طبقاتی محدود ببینند و اگر آنها از طریق این مداخله برای ارتقاء سطح آگاهی و خود سازماندهی طبقه تلاش نکنند، موفق به ساختن یک حزب انقلابی پیشگام نخواهند شد و خود فقط به یکی از عوامل بیشمار جامعه بورژوازی که به راه فراتر رفتن طبقه کارگر از مبارزات ابتدایی است، تبدیل خواهند شد.

مارکس و انگلس، در عین آن که برش قطعی خود را از سوسیالیزم تغیلی اعلام کردند، "هسته" معقول آن را جذب نمودند (آنها هرگز از ادای احترام و ستایش در حق شارل فوریه که یکی از بهترین و ریشه‌ای ترین نقدهای بر جامعه طبقاتی را فرموله کرده است، خوداری نکردند). آنها هرگز هدف سرنگونی جامعه سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیزم را به برنامه‌های مرغا "کارگرگرا" خلاصه نکردند. نزد آنها، رهاشی بشریت‌امری همگانی و کامل تلقی می‌شد. می‌باید که مبارزه‌ای بی‌امان علیه همه اشکال ستم‌گری و استثمار بشری انجام پذیرد. بدین

اگر قرار باشد همه چیز فدای تولید ارزش اضافی جدید شود، مخارج نگهداری از ارزش سرمایه ثابت موجود غیر قابل تحمل خواهد شد.

بدین ترتیب، سرمایه‌داری، بویژه سرمایه‌داری پسین، خود به ناچار باید از تکه تکه شدن و ذره ذره شدن بیشتر کار جلوگیری کند. مهارت‌های جدید بیشتر از کار ساده متقاضی دارند. وحدت‌دوباره، کار فکری و کار پدی صرفاً نتیجه، معرفی کار فکری در جریان مستقیم تولید نیست. بلکه، همچنین به دلیل سطح بالاتر آموزش بخشی از طبقه، کارگر است. در حالی که تعداد کسانی که مدارس را رها می‌کنند رو به افزایش است (آنها لایه‌های جدید مادون پرولتاریا را تشکیل می‌دهند)، تعداد کارگران بسیار ماهر و تکنسین‌های کارگر نیز به موازات پدیده، فوق بیشتر می‌شود.

این دگرگونی با بحران‌های متوالی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نظام همراه است. بنابراین، درست به دلیل عملکرد دراز مدت قوانین حرکت این وجه تولید مشخص، نحوه برخورد طبقه کارگر به طبقه حاکم آغاز به تغییر می‌کند. تا دوران بعد از جنگ جهانی اول، و تا اندازه، زیادی حتی در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، کارگران به کارفرمایان احترام می‌گذاشتند، حتی هنگامی که از آنها نفرت داشتند. آنها کم و بیش تصور می‌کردند که بدون رؤسا و متخمین نمی‌توان کارخانه‌ها و اقتصاد را اداره کرد. اما اکنون، به دنبال مشاهده وضع فجیعی که کارفرمایان و متخمین برای خود (و برای همه ما) ایجاد کرده‌اند، بیشتر و بیشتر طرفیت و حق "بالائی‌ها" در اداره امور را بزرگ شوال می‌کنند. لاقدر در سطح کارخانه، و یا در سطح شهرها، کارگران هر چه بیشتر احساس می‌کنند که آنها می‌توانند کارها را بهتر از بالائی‌ها بگردانند (نه به نحوه مطوب، اما بهتر). البته، این احساس جدید کارگران که در موج بزرگ اعتصابات سالهای ۷۵ - ۱۹۶۸ در فرانسه دنیای سرمایه‌داری به شدت ابراز شد (و همچنین در لهستان ۸۱ - ۱۹۸۰)، می‌تواند، دوباره، تحت تأثیر بحران کنونی فروکش کند. اما، هرچند که موج اول این بحران تا اندازه‌ای از اعتماد به نفس طبقه کارگر کاسته است، موج دوم و سخت‌تر آن می‌تواند آن را به برخاست مجدد و انتقام جویی وادار سازد.

به این توان عینی انقلابی باید یک توان ذهنی نیز اضافه شود که به همان اندازه، اولی برای ساختمان سوسیالیسم اهمیت دارد. اما، این نیز برای مارکس محمول موقعیت ویژه، طبقه کارگر در وجه تولید سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری فقط باعث افزایش تعداد دستمزدگیران، قدرت ذخیره اقتصادی و عاقبت مهارت تکنیکی و سطح فرهنگ آنان نمی‌شود (در ارتباط با این نکات اخیر، البته، دست‌آوردهای مبارزات خود طبقه کارگر سهم بیشتری دارند). سرمایه‌داری، همچنین، این دستمزد بگیران را در هزارها و ده‌هزار نفرشان در واحدهای بزرگ متمرکز می‌سازد (در معادن، کارخانه‌ها، ادارات). در این واحدها، طبقه کارگر پس از تجربیات دردناک دراز مدت که گاهی به دلیل اثرات "تاب" جامعه، بورژوازی به رفتارهای متضاد با منافع ش‌نیز منجر می‌شود، در واقع در یک مدرسه، دانش رفتار اجتماعی متکی بر تعاون و عمل سازمان یافته، جمعی آموزش می‌بیند و به تدریج در مقابل "مسائل اجتماعی" به جای راه حل‌های فردی به دنبال راه حل‌های دسته‌جمعی می‌رود.

هیچ طبقه‌ای جز طبقه مزدگیران نمی‌تواند به شکل شونده‌دار و در طی دوره‌های طولانی چنین الگویی از رفتار اجتماعی را در اثر تجربیات عملی روزمره اش و منافع کلی اجتماعی ش‌بدست آورد. با اطمینان می‌توان گفت که این مطلب در مورد دهقانان

سطح جهانی این شاید بیشتر از ۱۵ تا ۲۰ در صد محمولات جدید (سالانه را شامل نشود). زیر بنای مادی قابل توجه بشر - معادن، کارخانه‌ها، راه‌آهن‌ها، فرودگاه‌ها، هواپیماها، جاده‌ها، ماشین‌ها، اتومبیل‌ها، نیروگاه‌ها، و سایر منابع انرژی، کانال‌ها، بندرها، شهرها، وسائل خانگی، منازعه‌ها، انبارها، و انبوه کالاهایی که دارند، همگی به واسطه کار دستمزدگیر دیروز و امروز تولید شده‌اند. به همان اندازه که کار فکری بیشتر و بیشتر پرولتریزه می‌گردد، سهم روزافزونی از دانش‌بشری، نقشه‌ها، اختراعات و اکتشافات نیز محمول کار پرولتاریا می‌شود. اگر پرولتاریا، به معنای جهانی کلمه، دست‌از کار بکشد، هیچ قدرتی در روی زمین نمی‌تواند جایگزین آن شود و از توقف کامل زندگی اقتصادی و اجتماعی جلوگیری کند. بر خلاف تصور رایج، با رشد هر چه بیشتر ماشین شدن و خودکار شدن تولید، نه تنها جامعه از دست پرولتاریا "رها" نمی‌شود که بیشتر و بیشتر از اعتصابات توده‌ای ضربه‌پذیر می‌گردد - همان طور که در فرانسه و ایتالیا در سال‌های ۶۹ - ۱۹۶۸ و در لهستان ۸۱ - ۱۹۸۰ مشاهده شد.

این، البته، در یک جامعه‌ای که بطور کامل توسط ۳ دمیهای ماشین (روبات) اداره شود، مدق نمی‌کند. اما چنین جامعه‌ای ارزش اضافی نیز تولید نخواهد کرد. تحت شرایط سرمایه‌داری، به چنین جامعه‌ای نزدیک هم نخواهیم شد، چه رسد دستیابی به آن. تمام طبقات دیگر اجتماعی، کشاورزان مستقل (منجمله در کشورهای عقب افتاده)، پیشه‌وران مستقل، ناغلین حرفه‌ای، روشنفکران "آزاد"، و صاحبان "مشاغل آزاد"، درست به دلیل عملکرد قوانین حرکت سرمایه‌داری، محکوم به مشاهده کاهش وزن، مطلق و نسبی خود در تولید و در جامعه هستند (هم به طور تاریخی و هم به مثابه یک گرایش). البته، این یک حرکت مکانیکی و خطی نیست، بالا و پائین‌های کوتاه مدت را باید در نظر گرفت و همچنین تفاوت بین کشورها (و حتی قاره‌ها). اما، گرایش اساسی تاریخی روشن و غیر قابل تردید است. قانون اتراکم و تمرکز سرمایه مدتهاست که عمل کرده است و نتایج آن روشن تر از آنست که تز وزن مرکزی پرولتاریا در جامعه، بورژوازی بتواند از نظر علمی زیر شوال برود (تعمبات غیر علمی و سطحی و "گاهی کاذب" صاف و ساده، البته، مبالغه دیگری است).

سرانجام این که از طریق رشد سرمایه‌داری پرولتاریا به تدریج توان انقلابی به معنای مثبت اقتصادی کلمه بدست می‌آورد. در آغاز تولید ارزش اضافی به شکل "تاب" سرمایه‌داری، تولید ارزش اضافی نسبی، یعنی ماشین کردن تولید، طبقه کارگر تقریباً بطور کامل تحت انقیاد ماشین است: برده، ماشین، همان طور که برده، سرمایه. سرمایه به تدریج ماشین آلات ویژه‌ای را تکامل می‌دهد که فقط به کار تولید حداکثر ارزش اضافی می‌آیند (اشکال دیگری از تکنولوژی و ماشین آلات نیز ممکن است، و در واقع آزمایش نیز شدند. اما، چندان مورد استفاده قرار نگرفتند زیرا برای اهداف سرمایه‌داران در به حداکثر رساندن سود هر کارخانه مفید نبودند). اما رشد تکنولوژی سرمایه‌داری، پس از مرحله، معینی، خود باعث گرایش‌های متضادی می‌گردد. تکه تکه کردن کار نمی‌تواند بطور نامحدود پیش‌رود، بدون آن که در مرحله مشخصی به جای افزایش سود، آن را کاهش دهد. در یک نظام اقتصادی متکی بر سطح عالیمی تکنولوژی، تولیدکنندگان تکامل نیافته‌ترین "قطعات مکانیزم" تولیدند و عملکرد کل نظام را ضربه‌پذیرتر می‌سازند. سرمایه‌داری نمی‌تواند هر چه بیشتر و بیشتر بر کار ساده، تکه تکه شده و بی تفاوت تکیه کند. زیرا که ناچار است هر چه بیشتر از ماشین آلات گران قیمت‌تر و پیچیده تری استفاده کند.

داستانی در باره یک خبرنگار زن با وجدان

کاترین که برای یک مؤسسه خبرنگاری کار می‌کرد، با اصرار و پیشنهاد مسئولان امر، مجبور شد تا به منظور کسب اطلاعات نزدیک از طرز کار و مسائل درونی یک کلوب وابسته به «پلی بوی» (کلوب تمار و عشرت مردان)، در نقش متقاضی سمت گارسون لباس خرگوشی به همراه عده‌ای دختر و زن جوان، به آنجا برود. کاترین در مصاحبه‌ای که بوسیله یک زن قوی هیکل با صورتی خشن داشت، بدون ایجاد تردید و با موفقیت بیرون آمد. خانم مدیر مربوطه سپس پرونده‌ای را با اطلاعات لازم در مورد کار گارسونی در این کلوب و طرز رفتار با مشتریان به کاترین روانه کرد تا او مطالعه کرده و آماده سرکار بیاید. کاترین از خانم مدیر پرسید که چه نوع افرادی مشتریان کلوب هستند. خانم مدیر در جواب گفت: «همه پولدارهای بزرگ، دولتمردان و گردانندگان «هالی وود»».

کاترین به دیدن نامزد خود رفت و از او در فراگیری مطالب پرونده کمک بگیرد. نامزد او که خود نویسنده سناریوهای تئاتر در شهر نیویورک (آمریکا) بود، با وجود اینکه شناخت خوبی از کاترین داشت و به او در این مورد اعتماد می‌کرد و مخالف این کار کاترین نبود، اما بقدری در زمینه شغلی خود، غرق بود که نتوانست به نیاز کاترین در آن لحظه پی ببرد و لذا با عوض کردن موضوع، اصلاً نفهمید که چرا کاترین به دیدن او رفته بود.

فردای آنروز کاترین به کلوب مذکور (سرکار جدید خود) رفت. او فوق‌العاده عصبی و نگران بود. خود را قادر به انجام این کار نمی‌دید. اما چاره‌ای نداشت. پس از اینکه همه دختران تازه وارد، لباس مخصوص خود را به که شکل مایو بود به تن کردند و کلاهی به شکل گوش‌های خرگوش بر سر گذاشته و دمی را نیز مانند دم خرگوش به خود وصل نمودند، خانم مدیر به درون رختکن آمد و راجع به دستمزد و مخارج آنها، برای تازه-واردان صحبت کرد.

تازه-واردان قرار شد که هفته‌ای ۲۰۰ دلار درآمد داشته باشند، ولی مخارج خشک‌شویی اونیفورم آنها و یا خرابی و تغییر لباس و سایر وسائل آنها و تهیه لوازم آرایش آنها با خودشان باشد.

کاترین در ابتدای ورود خود به سالن پذیرائی، بطور محسوس با این واقعیت روبرو شد که همه مشتریان مرد و همه مستخدمین زن بودند. یا به عبارتی دیگر، همه خریداران مرد و همه کالاهای زن بودند! رفتار مشتمل کننده مشتریان که ناشی از سطح فکر و موقعیت طبقاتی آنها بود، برای کاترین ناراحت‌کننده و تهوع‌آور بود. بهرحال شب اول گذشت و نتیجه یک شب به تن داشتن چنان اونیفورم تنگ و چسبانی به همراه کفش‌های پاشنه بلند، جز بدنی خراشیده و پاهائی تاول زده و مجروح نبود.

چند روزی گذشت و کاترین سعی می‌کرد، بطور پنهانی از حوادث داخلی کلوب یادداشت برداشته تا از آنها برای تهیه گزارش خود استفاده کند. او که در ابتدا دید چندان مثبتی نسبت به دختران و زنانی که برای کار به آنجا آمده بودند، نداشت، کم کم با آشنائی بیشتر با آنان دیدی کاملاً متفاوت نسبت به آنها یافت. در ضمن درد و دل‌هایی که در

مستقل و روشنفکران مدق نمی‌کند. لنین را متکلم بتوان به — کم بهادادن به دهقانان — متهم کرد. اما، لنین از — مارکسیست دیگری در مورد تفاوت اساسی میان دهقانان و کارگران در نحوه برخوردشان به رقابت، تولید کالائی، و در نتیجه رفتار اجتماعی متکی بر تعاون و همبستگی، روشن تر بود.

البته این مطلب را نباید به عنوان یک قانون مطلق تلقی کرد، بلکه به مثابه یک گرایش کلی تاریخی. این گرایش می‌تواند به واسطه شکست‌های بزرگ و شوک‌آور طبقه کارگر، دلسردی‌های عظیم تاریخی، و یا اوضاع سخت نامساعد مادی (بیگاری شدید، ۳۰، ۵۰ و یا ۷۵ درصد)، معکوس شود. اما، دوباره و دوباره ظاهر می‌گردد (همانند اژدهای افسانه‌های یونان باستان که هر بار سری تازه از جای گردن بریده‌اش در می‌آمد). زیرا، این رفتار درست در ماهیت اقتصادی اجتماعی سرمایه و کار دستمزدی ریشه دارد.

این نداشتن اجتماعی طبقه کارگر در بنا کردن رفتار دستمزدی و مداخله اثر در جامعه بر اساس ارزش‌های غیر بورژوازی تعاون‌جمعی، همبستگی و سازمان‌یابی — نقطه مقابل رقابت بورژوازی — و خرد بورژوازی — به آن توان نیرومندی برای انقلاب اجتماعی اعطا می‌کند. و همچنین به آن قدرت عظیمی برای بازسازی جامعه — بر اساس مالکیت جمعی وسائل تولید، همبستگی میان همه تولیدکنندگان، جایگزین شدن «قوانین بازار» با تعاون آگاهانه — برنامه‌ریزی شده، از میان رفتن تولید کالائی، پول، نابرابری اقتصادی و دولت، می‌دهد که همگی پیش‌شرط‌های اجتماعی برای دستیابی موفقیت‌آمیز به یک جامعه بی طبقه هستند (همان‌طور که سطح عالی رشد نیروهای مولده یک پیش‌شرط است).

مساله بر سر این نیست که طبقه کارگر بطور حتم همه این اهداف را تحقق خواهد داد. در دنیای خرابی که ما در آن زندگی می‌کنیم، هیچ چیز حتمی نیست. سوسیالیزم یک امکان است، و نه بیشتر. اما، در همین حال تنها تبدیل ممکن در مقابل اضمحلال تمدن بشری و حتی شاید نابودی بشریت است. و طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی است که تحت مجموعه‌ای از شرائط مساعد (و بهیچیده) می‌تواند سوسیالیزم را تحقق بخشد. انکار توان و نقش انقلابی طبقه کارگر به معنای برداشتن یک جهش عظیم تاریخی به عقب است. به معنای تبدیل سوسیالیزم به یک تخیل است، به یک رویای شیرین که هرگز جامعه عمل نخواهد پوشید و در نتیجه از نابودی بشر در یک فاجعه اتمی جلوگیری نخواهد کرد.

هیچ دلیلی نمی‌توان ارائه داد (و هرگز نیز ارائه نشده) که نیروی اجتماعی دیگری — مثلاً اتحادی از عناصر هومبند، دهقانان دنیای سوم، لایه‌های حاشیه‌ای مادون پرولتاریا در زاغه‌های امپریالیستی، ارتش‌های «دولت‌های سوسیالیستی» — از قدرت لازم اجتماعی و اقتصادی برای در دست گرفتن سرنوشت جامعه و خارج کردن آن از دست سرمایه بزرگ و تجدید سازماندهی آن بر اساس همبستگی عظیم جهانی و تعاون میان تولیدکنندگان برخوردار است. تنها به همین دلیل، خرد ایجاب می‌کند که به تجدید نظر در مفهوم مارکس از مساله مرکزی بودن توان انقلابی طبقه کارگر برای رهائی بشر دست‌نزنیم. مگر آن که تاریخ دلایل روشنی برای رد این نظریه ارائه دهد. در ضمن، خرد ایجاب می‌کند که همه قدرت و توان خود را به منظور تسهیل تحولات هدف در اختیار طبقه کارگر بگذاریم.

«کلان» آن خیلی خوشحال بود، به مونیکا گفت که حیف است با تأخیرهایش، موقعیت خوب خود را از دست بدهد، این پول را هیچ جا نمی‌توان یافت. مونیکا خیلی عصبانی شده و فریاد زد: «۲۰۰ دلار در هفته کجا بود؟ این همه حرف است! شما خیلی خوب درآمد داشته باشید، حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ دلار در هفته است که آنهم بستگی به انعام مشتریان دارد. مشتریان را هم می‌بینید چه کسانی هستند و خودتان تا کنون متوجه شده‌اید که برای گرفتن انعام‌های قابل ملاحظه چه انتظاراتی از شما دارند!»

آتش وقتی کاترین موفق شد مونیکا را تنها بیاورد، او را دلداری داد. مونیکا برایش تعریف کرد که دختری سیزده ساله دارد و اگر خانم مدیر بداند که او چند ساله است، او را از آنجا بیرون می‌کند. اما او با داشتن سه بچه چکار می‌تواند پیدا کند. شوهر سابقش برای گرفتن پول از او، تهدید کرده است که به صاحبکارش تلفن خواهد کرد و به او خواهد گفت که مونیکا چند ساله است. مونیکا آتش خیلی عصبانی بود و کاترین حس می‌کرد که ممکن است برای او اتفاقی بیافتد.

نردای آتش، نامزد کاترین از او خواست که با هم بنشینند و راجع به مشکلاتشان صحبت کنند. نامزد او از مشغولیات ذهنی کاترین و نبودن در کنار او مانند سابق شکایت داشت و کاترین نیز به او توضیح داد که آنچه او از آن شکایت دارد، مسائلی است یکطرفه و او حتی لحظه‌ای حاضر نیست که فکر کرده و بفهمد که کاترین هم برای خود زندگی، خواسته و فکر دارد. در آخر نامزدش از او خواست که این گزارش را رها کند و دیگر به آن کلوب نرود و آتش نیز ساعت ۸ در سالن تئاتر برای دیدن پیش‌نویس نمایش حتماً بیاید.

کاترین قول داد که حتماً برای دیدن پیش‌نویس تئاتر خواهد آمد. سپس خود را آماده کرد تا به کلوب رفته و استعفاي خود را به مدیر آنجا بدهد. وقتی کاترین وارد رختکن شد، متوجه جوان نا آرام آنجا گردید. وقتی خوب به اطراف خود نگاه کرد، مونیکا را دید که جلوی میز آرایش نشسته و عینک آفتابی و بزرگی به صورت دارد. جلورفت و عینک را از صورت او برداشت و دید که پای چشم و صورت مونیکا هم کبود بود. بلافاصله دست بکار شد و صورت او را آرایش کرد، اما باز هم مجروح بودن صورت مونیکا پنهان نشد. کاترین تصمیم گرفت که آن شب بجای مونیکا کار کند و یکی از دختران کلید آبارتمان خود را به او داد تا با بچه‌هایش به آنجا رود و تا حالش خوب شود، آنجا بماند. آتش پس از پایان کار همه قول دادند که هر کدام یک شب بجای مونیکا کار کنند تا او حالش خوب شود.

کاترین آن کلوب را ترک کرد و نامزدش هم که دیگر از او ناامید شده بود، او را ترک کرد. کاترین فهرستی از مقاله خود را به سردبیر مؤسسه خبرنگاری نشان داد. وقتی مضمون مقاله کاترین برای سردبیر و مسئولان مؤسسه روشن شد، اجازه چاپ آنرا به او ندادند. کاترین تصمیم گرفت که شغل خبرنگاری خود را رها کرده و به جای آن به نوشتن کتاب در زمینه وضع زنان، مشکلات خانوادگی و اجتماعی آنها و تبعیض موجود در اجتماع بین زن و مرد بنویسد. برای کاترین داشت به تدریج جای می‌افتاد که زنان در اجتماع از دو جنبه ستم می‌کشند: یکی به خاطر «زن» بودنشان و دیگر بر اساس پایه‌های طبقاتی خود.

ترجمه سارا قاضی

کلر هیث - ۲۴ اکتبر ۱۹۹۶

در خواست کمک مالی از خوانندگان

ما از هیچ منبع دیگری کمک مالی دریافت نمی‌کنیم. لذا از شما، به عنوان یک خواست سیاسی، تقاضای کمک مالی می‌کنیم.

اطاق رختکن می‌شد، کاترین متوجه دلایل مختلفی که این دختران و زنان جوان را به چنین محلی کشیده، گردید و در این هنگام بود که روز بروز و لحظه به لحظه حس همدردی و نودوستی‌اش برای آنها بیشتر و بیشتر گردید و حالا دیگر نه تنها به این زنان کم بها نمی‌داد، بلکه به جرأت و جسارت آنها غیبه می‌خورد و شجاعت آنها را تحسین می‌کرد. در عین حال، مشکلات بی پایان آنها روح او را می‌آزرد و احساس می‌کرد که دلش می‌خواهد بتواند برای آنها کاری انجام دهد. از طرف دیگر، اطلاعاتی که او در این مدت کسب کرده بود، از نوعی نبود که برای مؤسسه خبری‌ای که در آن کار می‌کرد، جالب باشد؛ در آنها نان و آبی برای مؤسسه نداشت. لذا رئیس او تصمیم گرفت که کاترین را از این مأموریت بردارد، اما کاترین از او خواست که چند روزی دیگر به از مهلت دهد.

مشغولیات فکری کاترین در این روزها باعث شده بود که از توجه مبرمی که به نامزدش داشت بکاهد و فرصت شرکت در برنامه‌های او را نداشته باشد. تاکنون که همیشه مسائل مورد علاقه نامزدش در رأس کارها قرار داشتند، همه چیز خوب و خوش پیش می‌رفت و به نظر می‌رسید که این دو، زوج مناسب و خوشبختی بودند. اما اکنون که مسائل جدیدی برای کاترین پیش آمده و او احساس می‌کرد که در زندگی شخصی و وضع فکری و روحی‌اش تغییراتی در حال رخ دادن است، نامزد او قادر به فهم آن نیست و حضور نداشتن کاترین در کنار خود، به مسئله‌ای شخصی تبدیل نموده و این سبب آن شده که نه تنها کاترین از نظر روحی از طرف نامزدش حمایت و دلگرمی نبیند، بلکه اختلافات بین آنها در این روزها بیشتر و بیشتر گردیده و حالتی حل نشدنی پیدا کرده است.

در کلوب، دوستی بین کاترین و همکارانش روز بروز عمیق‌تر می‌شد و آنان به او که از همه محکم‌تر و متعادل‌تر به نظر می‌رسید، نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شده و مشکلات زندگی شخصی خود را با او در میان می‌نهادند. نمونه‌ای از این مشکلات که کاترین را حتی در ساعات فراغت رنج می‌داد، حضور دختر جوانی بود که در دنیا هیچکس را جز یک پدر الکلی نداشت، او به این شغل رو آورده بود، زیرا که با توجه به نداشتن تحصیلات و تجربه کاری، فکر می‌کرد که این تنها کاری است که در آن حقوق خوبی وجود دارد و او می‌تواند در اندک زمانی به پس‌انداز قابل ملاحظه‌ای دست یافته و امکان تحصیل و درست کردن زندگی بهتر و آبرومندی را داشته باشد. نمونه دیگر، زن بسیار جوانی بود که به تازگی ازدواج کرده بود و شوهری به جوانی خودش داشت. آنها بدنبال مدت زیادی بیکاری ممتد به نیویورک، در پی یافتن کار آمده بودند. اما شوهر او هنوز نتوانسته بود کاری پیدا کند، لذا زن جوان، بسیار خوشحال بود که این کار را پیدا کرده و به امید داشتن حداقل دستمزد، تمام قوانین را رعایت می‌کرد. در این کار، برای هر یک دقیقه تأخیر از دستمزد آن شب کم می‌کردند. همه نیم ساعت وقت شام داشتند و هر دقیقه اضافه بر آن از دستمزدشان کاسته می‌شد. خانم مدیر آنجا همه را کاملاً تحت نظر داشت و در هیچ شرایطی، هیچ گونه عذر و بهانه‌ای را نمی‌پذیرفت.

مونیکا یکی از زنان قدیمی آنجا بود و کاترین همیشه حرکات او را زیر نظر داشت. مونیکا اغلب غمگین و رنگ پریده بود، هر لحظه فراغت که می‌یافت، پای تلفن به دعا کردن با شوهر سابقش بر سر اینکه بچه‌ها را اذیت و آزار ندهد، می‌گذراند و همیشه با چشموهای اشک‌آلود و حالتی عصبی وارد رختکن می‌شد. خانم مدیر هم دائم بالای سر او دقایق تأخیر او را می‌شمرد. وقتی خانم مدیر رختکن را ترک کرد، دختر جوان نوجوانی که از پیدا کردن این کار و درآمد

یادداشت‌هایی در باره

انتر ناسیونالیزم



تجربه بین‌الملل چهارم

به مناسبت شصتمین سالگرد بین‌الملل چهارم، و در ادامه سلسله مقالات مندرج در شماره ۶۳، نوشته «پیر فرانک» را در این شماره ادامه می‌دهیم.

کنگره ششم جهانی

بحران‌ها و صف‌بندی‌های جدید (کنگره ششم جهانی)

انتخاب سال ۱۹۵۳ گروه‌های زیادی، از جمله جنبش‌های آمریکای شمالی را بر ضد بین‌الملل برانگیخت و بدین ترتیب باعث ایجاد یک عدم توازن خطرناکی در داخل سازمان، که تعداد نمایندگان آسیائی در آن نسبتاً محدود بود و بخش‌سیلان هم، بطوریکه بعداً فهمیدیم، راه انحطاط را در پیش گرفته بود، و بالاخره بخش‌های اروپائی آن هم در شرایطی هرچه نامساعدتر و در محیطی بیش از پیش خالی از شور سیاسی فعالیت میکردند. شد البته بخش‌های اروپائی بزودی قسمت مهمی از فعالیت‌های خود را به کمک به انقلاب الجزایر تخصیص دادند؛ اما این فعالیت‌ها علی‌رغم اهمیت‌شان تنها جماعت‌قلیلی را که غالباً غیرکارگری بود، و نسبت به انقلاب مالک استعمارزده حساسیت داشتند، و در میان‌شان هم احساسات شکست‌طلبانه نسبت به انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کم نبود، و بخود جلب کرد. تضاد بین از یک طرف مالک استعمارزده که در آنها حتی اگر جنبش‌توده‌ای یا شکست‌مواجه میگشت دیری نمی‌پایید که دوباره سربرافرازد و انقلاب آن در سال ۱۹۶۰ به آفریقای سیاه هم گسترش یافته بود و در کشور کوبا، در میان دندان‌های امپریالیسم یانکی، می‌رفت تا بصورت انقلاب سوسیالیستی به پیروزی برسد، و از طرف دیگر رکود سیاسی کامل در اروپا که طبقه کارگران با قدرت رسیدن دولت در سال ۱۹۵۸ در شرف مواجهه با بزرگترین شکست‌سالی‌های بعد از جنگ بود، بطور چشمگیری برجسته شده بود.

پدیده بسیار مهم دیگری که تاثیر خود را بر جنبش تروتسکیستی هم گذاشت، مشاجره میان چین و شوروی بود.

این وقایع جز بین‌الملل چهارم، آن بخشی از جنبش تروتسکیستی را هم که بدورگیمته بین‌المللی گرد آمده بود متأثر ساخت. آنجا هم افتراقاتی پدیدار شد. بدین ترتیب، از طریق فراشد پیچیده‌ای او افتراقات و صف‌بندی‌های جدید، شرایط اتحاد جدید بین‌الملل تدارک دیده شد. اما در این بین، پیش از برگزاری کنگره ششم بحران وخیم دیگری در درون بین‌الملل شروع به رشد کرد.

اختلاف نظر در رهبری بین‌الملل ابتدا بر سر مسائل تاکتیکی مربوط به بخش‌های اروپائی، که قسمت اعظم فعالیت‌هایشان را وقف کمک به انقلاب‌های ضد استعماری میکردند، پدیدار شد. ما شاهد ظهور گرایشانی شدیم که فعالیت‌بخش‌های اروپا در مورد مسائل کشور‌های خود را ناچیز (اگر بخواهیم واژه بیفایده را اینجا بکار نبریم)، بشمرده‌اند. اینها منعکس‌کننده آن جریاناتی در درون جنبش‌ها بودند که بکلی از طبقه کارگر کشورها اروپائی سلب‌امید کرده بودند. این گرایش‌ها، بویژه در فرانسه، بدنبال رسیدن دولت بر ممد قدرت تقویت شدند. طبقه کارگر در این زمان با شکست سختی روبرو شده بود؛ حزب کمونیست با از دست دادن یک میلیون و نیم رأی بفع در دولت دوم سال ۱۹۵۸، با اولین شکست بزرگ انتخاباتی خود مواجه گشته بود. برای بعضی‌ها دیگر امر مدردساً به انقلاب ضد استعماری وظیفه‌ای نبود که اهمیتش بر حسب ضرورت موقعیت سیاسی زمان تعیین شده باشد، بلکه از آنجا که از نقطه نظر اینان انقلاب پرولتاریائی در اروپا برای دوره بسیار طولانی، اگر نه برای همیشه، از دستور روز خارج گشته بود، تنها امر قابل اجرا بشمار می‌آمد.

در این دوره در درون رهبری بین‌الملل نوعی توافق میان پابلو و پساداس Posadas برقرار شد و این دو علیه «اروپائی‌ان» و اعضا رهبری بین‌الملل که نمی‌خواستند علی‌رغم سطح مبارزاتی بسیار پائین جنبش‌توده‌ای در اروپا از فعالیت سیاسی در درون جنبش‌روگردانند، متحد شدند. در پایان سال ۱۹۵۹ وقتی که کمیته اجرائی بین‌المللی تصمیم بغراخواندن کنگره آینده گرفت، فراشد تشکیل گرایش‌ها شروع به برجسته شدن کرد. در حالیکه اسناد کنگره در دست تهیه بود رفیق پابلو و رفیق سانتین Santen در آمستردام زندانی شدند و بجزم فعالیت‌های خود برای یاری به انقلاب الجزایر تحت تعقیب قسار گرفتند. سازمان در مقابل این دستگیرها عکس‌العمل نشان داد و مبارزه تبلیغاتی

مفاد قطعنامه

۲۱ گانه «کورکوم»

ادامه از شماره پیش

(ب) بحران‌های تاریخی کاپیتالیسم

۴- کار بازسازی بین‌الملل چهارم، مبارزه برای حل بحران رهبری انقلابی طبقه کارگر، به معنای رشد و پیشرفت اعتماد کافی در نزد مارکسیست‌ها است تا بتوانند به مقام رهبری و جلوداری طبقه کارگر برسند. بدین منظور ما می‌باید خود را بر پایه جمع‌بندی اساسی متکی بر تجربه و تحلیل‌های مارکسیستی استوار گردانیم: در طول این دهه، کاپیتالیسم مانند زنجیری بر پای نیروهای مولده انسانی بوده است.

پیشرفت‌های دهه‌های اخیر در زمینه‌های تکنیک و علوم نقش بسیار مهمی در پیشرفت نیروهای تولیدکننده دارند، زیرا که در درون نظام پوسیده سرمایه‌داری بوقوع می‌پیوندند، باعث تخریب همه جانبه و خارج از کنترل مهم‌ترین عنصر در نیروهای مولده، یعنی طبقه کارگر و حتی خود طبیعت شده‌اند.

مشکلات عظیم در رابطه با خطرهایی که منابع زیرزمینی کره زمین را تهدید می‌کنند و مسائل و مشکلات در زمینه گسترش کویرها و یا قحطی، اصلاً مسائلی وابسته با طبیعت و کشاورزی نیستند، بلکه واقعیات و بدبختی‌های کشنده ناشی از نظام سرمایه‌داری است: زمانی که هدف از تولید و سرمایه‌گذاری فقط و فقط سود بردن و انباشت سرمایه بوده و حد و کنترلی وجدانی و برنامه‌ای سازنده نداشته باشد. در حالیکه آینده بشر و نیروهای تولیدکننده آن امروزه، خواهان وجود چنین نظامی می‌باشند، هر چه دوران این تناقض طولانی‌تر گردد، وضعیت حساس‌تر خواهد شد. آلترناتیو بین «سوسیالیسم یا بربریت» تهدید جانی میلیون‌ها انسان است.

۵- کاپیتالیسم در اوج قدرت خود-یعنی امپریالیسم قرن بیستم- در مقابل مبارزات انقلابی بعد از جنگ دوم جهانی، تنها به این دلیل جان سالم بدر برد که بوروکراسی استالینیزم و احزابش کنترل طبقه کارگر را بعده گرفتند. این واقعیت، دوره‌ای نسبتاً طولانی را برای گسترش نظام سرمایه‌داری بوجود آورد و در این دوره و پشت پرده، تضاد تاریخی بین نیروهای مولد و روابط اجتماعی جامعه سرمایه‌داری، به اضافه تضاد بین اقتصاد جهانی و دولت‌های-ملی رویهم انباشته و تشدید گردید. لذا بحران جهانی سرمایه‌داری امروزه دیگر یک بحران دوره‌ای سرمایه‌داری نیست که

●●●●●●●●●● بقیه در صفحه ۱۳

●●●●●●●●●●

بتواند مجدداً «جای بگیرد» و شکوفا شود، بلکه مرحله جدیدی است در بحران ساختاری و تاریخی نظام سرمایه‌داری. به این دلیل، برای مثال، بیکاری توده‌ای موجود نیز ساختاری و دائمی است و تنها یک افزایش تعداد به لشکر ذخیره کار نیست و به همین دلیل، برای کاپیتالیسم، سرنوشت مردم یک قاره، مانند آفریقا بطور کلی بی‌اهمیت می‌شود.

در چنین وضعیتی، حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، نه تنها سرمایه‌داری دیگر نمی‌تواند جایگزینی مبارزات طبقه کارگر از طریق رفوم و دادن مزایا باشد، بلکه بر عکس، لازم خواهد دید که با حمله، آنچه را هم که طبقه کارگر در گذشته از راه مبارزات خود کسب کرده، پس بگیرد. برای مقابله با این حمله‌ها، ما بدون قید و شرط از تمام مبارزاتی که کارگران در این راه انجام دهند، حمایت می‌کنیم. در عین حال، اعلام می‌داریم که ما تنها زمانی در ساختن احزاب بلشویکی بین‌الملل چهارم می‌توانیم پیشرفت داشته باشیم که در این مبارزات، کوچک و بزرگ، سهم داشته و با دشمنان طبقه کارگر روپرو شده و برای دادن رهبری به دست توده مردم بجنگیم.

رهبری‌های بوروکراتیک سستی و پارلمنتاری (رفرمیست و استالینیست) طبقه کارگر با اتحاد خود با طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های آنها، این حمله را بر طبقه کارگر وارد آوردند، زیرا که با طبیعت آنها بعنوان ابزار نظام سرمایه‌داری در درون جنبش کارگری هماهنگی داشت. به همراه تغییراتی که در نیازهای نظام سرمایه‌داری ایجاد می‌شود، رهبری آن نیز تغییر می‌کند، در نتیجه حالا می‌بینیم که آشکارا و هر چه بیشتر در ادعای خود به عنوان سوسیالیست یا حتی طبقه کارگر بودن، دست می‌کشند. ■ ادامه دارد

ترجمه سارا قاضی

گزارش دومین جلسه «کوروکوم»

هیئت نمایندگی «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» در دومین نشست «کوروکوم»، آوریل ۱۹۹۹، در منچستر انگلستان شرکت کرد. در این جلسه نمایندگان «اتحادیه» ترمیماتی به مصوبات جلسه به ویژه در مورد جنگ بالکان دادند. مصوبه پیشهادی که از روسیه و چین درخواست کمک رسانی به مردم کوسوا کرده بود، مورد انتقاد قرار گرفت. رفقای «اتحادیه» خواهان حذف این مطالبه گشته و به جای آن شعار مسلح شدن مردم کوسوا و صربستان و تشکیل فدراسیون سوسیالیستی را مطرح کردند. همچنین انتقادات و پیشنهادهایی به ساختار تشکیلاتی «کوروکوم» داده شد. ■

وسیمی را به منظور دفاع از جابزین خود برای انداختن، مبارزه‌ایکه در عین حال دفاع از انقلاب الجزایر وابسته بود. این دستگیریه‌ها به پساداس فرصت داد تا مبارزه داخلی شدیدی را علیه اکثریت اعضا رهبری بین‌المللی بر پا سازد. روی تمام نیروهای خود را در آمریکای لاتین بسیج کرد تا در کنگره اکثریت را بدست آورد. وی خود را سخنگوی پابلو و نمود کرد و از آن زمان بعد بود که شروع به موضع گیریه‌ها و سخن پراکنی‌های هر چه افراطی تر کرد. زیاد روی‌های او در کنگره آنچنان بود که گروه کوچکی از رفقا که گرایش پابلو را ناپندگی میکردند و با پساداس همفکری داشتند، از وی جدا شدند. پس از آنکه پساداس در کنگره شکست خورد، بعدت چند ماه بهارزه خود در داخل بین‌الملل ادامه داد و سپس ناگهان اندکی پیش از آزادی پابلو در نشریات آمریکای لاتینی اش طنز وی را نیز مورد حمله قرار داد و با بین‌الملل قطع رابطه کرد.

در کنگره ششم قریب صد نفر نماینده از حدود سی کشور شرکت داشتند. به سبب مبارزه سرسختانه ولی از نظر سیاسی فقیر فراکسیون پساداس، مباحثات باعث پیشرفت فکری واقعی

بین‌الملل نشدند. در برخی موارد حتی مبارزه با نظراتی واقعاً بدوی در مورد اوج گیری مداوم و لایف قطع انقلاب و ناتوانی کامل سرمایه داری برای باجرا گذاشتن اقداماتی در راه نه تنها متوقف کردن این اوج گیری بلکه حتی محدود کردن آن برای مدت زمان مشخصی ضرورت پیدا میکرد. اما اسناد مصوبه در کنگره خالی از اهمیت نبودند.

سند ارست ماندل درباره موقعیت اقتصادی جهان، رشد اقتصادی دول کارگری و بویژه ورود چین به صحنه جهانی پشابه یک نیروی صنعتی را روشن میکرد. این سند در عین حال ادعاهای خروشیف را که در آن زمان اعتبار فراوان یافته و دایر بران بودند که شوروی ایالات متحده را بزودی از لحاظ اقتصادی پشت سر خواهد گذارد، رد مینمود. در مورد کشورهای سرمایه داری این سند توضیحات قبلی مربوط به «لشکوفانی» سریع و ناگهانی اقتصاد را ازسریگرفت و آنها را در زمینه‌های مختلف منجمد درباره رشد سریع تعدا نوآوری‌های تکنولوژیکی عمیق تر میساخت. این سند هم چنین امکانات و محدودیت‌های بازار مشترک اروپا را که در آن زمان در حال تقویت شدن بود، نشان می‌داد. در مورد کشورهای استعمارزده سند مذکور بررکود، و حتی نزول سطح زندگی در این سالک تاکید میکرد و اعلام میداشت که کمک‌های اقتصادی کشورهای سرمایه داری و هم دول کارگری به منظور تعدیل وضع فوق و در نتیجه از میان بردن آن غل غنی که قوه محرکه نیرومند انقلاب ضد استعماری بشمار می‌آمدند، ناکافی خواهد بود.

سند دیگری که درباره انقلاب در کشورهای استعمارزده از جانب لیونیو مایتنسان Livio Maitan ارائه گردید بطور اخص موقعیت یک دسته از مناطق و یا کشورهای تحت استعمار را مورد بررسی قرار میداد. بخش عظیمی از این سند به انقلاب الجزایر و دورملای نوید بخش استقلال اروپا که در آن کشور تعلق داشت. مصوبه ویژه ای نیز به گویا اختصاص داشت که فرارشد انقلابی‌ای که اندک زمانی پیش از این جزیره را بدولتی کارگری (اولین دولت کارگری در قاره آمریکا) تبدیل ساخته بود، دنبال مینمود.

یک سند هم در مورد استالینیسم از طرف پیر فرانک ارائه شد که خطت «رفرمیستی» دوره مایمد سالهای پرچونش و خروش ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ و تضادهای جدیدی را که در دول کارگری رو به پیدایش بود خاطر نشان میساخت. این سند همچنین به مطالبه تضاد هائی که احزاب کمونیست درگیرشان بودند نیز پرداخته بود. این سند خطت سازش‌موت میان چین و شوروی را که در متن مصوبه کنفرانس مسکو که چند هفته قبل از آن با شرکت هشتاد و یک حزب کمونیست و کارگری تشکیل شده بود، منعکس شده بود نشان میداد و چنین نتیجه میگرفت که این سازش دیری نپایید. و بحران روابط چین و شوروی ناچاراً بار دیگر بروز خواهد کرد.

برای اولین بار از سال ۱۹۴۸، لانکا ساما ساما Lanka Sama Samaja (بخش بین‌الملل چهارم در سیلان) در این کنگره شرکت نکرد. بود و کنگره از این امر ابراز نگرانی فراوان نمود. حزب L.S.S.P. در مارس سال ۱۹۶۰، غیرمم هم انتظاراتی که برانگیخته و بین‌الملل را هم در آن سهیم کرده بود، دچار شکست انتخاباتی گشت. رهبری L.S.S.P. بجای بررسی عمیق علل اشتباهات تحلیل و چشم اندازهای سیاسی نادرست خود، آنطور که بین‌الملل در اسناد داخلی خود در خطاب به این سازمان انجام داد، سیاست کاملاً فرصت طلبانه ای را در پیش گرفت که از دیدگاه بین‌الملل جایز نبود. دبیرخانه بین‌الملل در یک بیانیه غلی جدائی خود را از این سیاست اعلام نمود. کنگره ششم در مصوبه‌ایکه متن آن غلی گردید عدم موافقت خود را در رابطه با سیاست تعقیب شده از جانب این سازمان بدنبال شکست انتخاباتی آن و بخصوص نسبت برای موافق این حزب به بود جسمه

حکومت بورژوازی حزب آزادی سری لانکا Sri Lanka Freedom Party بیان کرد و حزب تروتسکیستی سیلان را به اصلاح سیاست خود فراخواند.

پساداس و فراکسیون وی که مقدار زیادی از نفوذ خود را در آمریکای لاتین از دست میداد (با جنجال فراوان خود را وابسته به پابلو اعلام کرده و نگرانی بود نه که فراکسیون وی و پابلو از هم جدا میشوند. پس از برگزاری کنگره ششم و دو ماه بعد از آزادی پابلو و ناگهان پساداس در آمریکای لاتین دست بحملات غلی علیه وی زد. این حملات غیرمنتظره که ششم پابلو را نیز بتعجب واداشت از کجا سرچشمه میگرفتند؟ بزودی کاشف بعمل آمد که اگرچه هردو علیه کسانی که «اروپائی‌ان» شان مینامیدند (ایمان حملات خود را بویژه متوجه ارست ماندل، لیونیو مایتنان و پیر فرانک و سپس «آمریکای شمالی‌ها» ساخته بودند) توافق داشتند، با اینحال بر سر سألۀ اختلاف چین و شوروی در دو قطب کاملاً متخالف قرار داشتند. اختلاف چین و شوروی در واقع بر جنبش تروتسکیستی، همانگونه که برنامی جنبش کارگری و نهضت‌های توده‌ای، اثرات قابل توجهی باقی گذاشت.

کلاسهای آموزشی فلسفه

محتوا و صورت چیست؟ (۷)

هر شی واقعی ضرورتاً دارای صورت و محتوی مخصوص بخود می باشد. محتوی عبارت از وحدت همه عناصر متشکله شی، خصایص، روندها، پیوستگی ها، تضادها و گرایش های وی می باشد. بدین جهت است که عناصر مشابه می توانند در ترکیبات جداگانه معنی اشیا غیر مشابه را بوجود آورند. ساخت یک شی قائم به کیفیت پیوستگی عناصرش می باشد. ثبوت نسبی و تعیین کیفی شی از ساخت آن ناشی می گردد.

بین عناصر متعددی که که محتوی غنی اشیا را تشکیل می دهند، عناصر برجسته و شاخص و عمده ای وجود دارند که سازنده محتوی اساسی شی می باشند. در مرحله کنونی تاریخ بشری چشم اندازها و جنبه های مختلفی در زمینه گسترشهای اجتماعی دیده می شود. ولی در این میان چشم انداز اصلی همانا گذار از نظام صنعتی میرنده به نظام صنعتی بالنده است. بر این اساس انتخاب آن راه رشدی که محتوی آن با محتوی و مضمون اساسی گردش جامعه بشری و قانونمندی تکامل منطقی اجتماعی عصر ما در تضاد باشد کوره راهی پیش نخواهد بود.

هر شی علاوه بر محتوی، صورت مشخصی هم دارد. صورت نه تنها کیفیت خودمائی محتوی است، بلکه کیفیت سازمان بندی عناصر وی و قانون ترکیب و همبستگی این عناصر نیز می باشد.

اجزاء «اولیه» و روندهائی که در جریان حرکت آنها شرکت دارند، محتوی اتم یک عنصر، معین شیمیائی را تشکیل می دهند. سازمان این اجزاء و ترتیب آنها در داخل اتم صورتگر آن اتم می باشند. متابولیسم، قوه محرکه، نیروی انقباض و انبساط و فیروز و همچنین عضوها، نسج ها و یاخته ها که مظهر چنین روندهائیست محتوی یک ارگانیسم زنده به شمار می روند. شیوه جریان یافتن روندهای حیاتی و فهم در ارگانیسم و ساخت این عضوها و نسج ها صورت ارگانیسم را بوجود می آورند.

پدیده های اجتماعی هم دارای صورت و محتوی هستند. نیروهای مولده (قبل از هر چیز ابزار تولید و انسان هائی که آن را بکار می برند) محتوی شیوه تولید معین تاریخی را تشکیل می دهند. مناسبات تولیدی (روابط بین انسانها در جریان تولید بر اساس رابطه آنها نسبت به ابزار) صورتگر این با آن شیوه تولیدی است. تغییر اساسی صورت متکی به تغییر کیفیت می باشند. صورت، سیستمی متشکل از روابط متقابل جزء و کل است.

صورت همانطور که بیرونی است درونی هم می تواند باشد. صورت درونی یک اثر هنری قبل از هر چیز موضوع آن کیفیت رابطه تصویرها و ایده ها هنری محتوی آن اثر را تشکیل می دهد. صورت بیرونی هر اثر هنری چشم انداز محسوس مستقیم و بی واسطه و سیمای خارجی آن می باشد. ساخت داخلی آب کیفیت پیوستگی مولکولهای () در حالت مایع است که بوسیله نیروی جاذبه الکتریکی مشخص می گردد. در صورتی که صورت بیرونی آن شکل پذیری وی نسبت به ظروبی است که در آن قرار می گیرد. بنابراین صورت بیرونی بین رابطه شی مفروض با اشیا دیگر است.

وحدت و رابطه متقابل صورت و محتوی - صورت و محتوی کل واحدی را می سازند. محتوی بدون صورت و صورت بدون محتوی وجود خارجی ندارد. چنین وحدتی بین صورت و محتوی نشان می دهد که هر محتوی مشخصی ضرورتاً صورت معینی دارد.

این وحدت آمیخته با تضاد است. محتوی در این تضاد جای شاخصی دارد. تغییر یک شی از تغییر محتوی آغاز می گردد؛ زیرا محتوی متغییرتر از صورت است. صورتی که با محتوی نخود سازش دارد باعث آسانی و تندی روند گسترش است. لحظه ای میرسد که صورت کهنه و عقب مانده سازش خود را محتوی دگرگون شده از دست می دهد و به عامل ترمز کننده گسترش بدل می گردد. برای حل چنین تضادی واجب می آید که صورت عقب مانده در هم نوردیده شود و جای خود را به صورت نوئی بپردازد که با محتوی تازه صراحتی گیرد. صورت نو تأثیر فعالی بر محتوی نهاده و به گسترش وی یاری می رساند. اگر ما تغییراتی را که در ارگانیسم های زنده روی می دهد، بررسی کنیم به این نتیجه می رسیم که این تغییرات به طور کلی ناشی از تغییر فعالیت عضوها است که تحت تأثیر دگرگونی شرایط زیستی قرار دارند. ساخت این عضوها موقتا از تغییر بنیادی رو برمی تابد. تضادی که در چنین حالتی بین محتوی تازه فعالیت حیاتی ارگانیسم و ساخت کهنه اش پدیدار می گردد، دیر یا زود با تغییر ناگزیر ساخت و صورت قدیمی حل خواهد شد.

یگانگی صورت و محتوی استقلال نسبی آنها و نقش فعال محتوی را نسبت به صورت آشکارا می دارد. استقلال نسبی صورت در عین حال نشان می دهد که او می تواند در قبال گسترش محتوی گرفتار عقب ماندگی معینی گردد. تغییر صورت با ایجاد دگرگونی در ترتیب پیوستگی درون شی حاصل می گردد. این روند با رهجویی از درون تضادها و درگیریهایی طی زمان گسترش می یابد. بدین جهت روند تجدید سازمان محتوی از حرکت محتوی «عقب می ماند».

روابط تولید که نقش تولید در نقش صورت را در قبال نیروهای مولده جامعه ایفاء می کنند، هنگام پیدایش و بسط اولیه صورتبندی معین اجتماعی با گرایش های گسترش نیروهای مولده کاملاً انطباق دارند. ولی به زودی از رشد نیروهای مولده (در جامعه

طبقانی) عقب مانده و ترمزی در سر راه بالندگی وی ایجاد می نمایند.

صورتهای کهنه و بازمانده ای که در مرحله معینی از تکامل اجتماعی اعتبار خود را از دست داده و سد راه پیشرفتهای اجتماعی هستند، رفته رفته از میدان بدر شده، جای خود را به صورتهای نوئی می سپارند که در پیروزی محتوی نو و تملیقی شرکت فعال دارند. صورت بندیهای چندگانه جامعه بشری حقیقت استقرار مناسبات جدید تولیدی را به جای مناسبات کهنه تولیدی روشن می دارد. تا زمانی که تضادهای ستیزنده در جامعه بشری وجود دارد، سیر و گردش واپس نهادن صورت های میرنده از راه درگیریهایی سخت گونه اجتناب ناپذیر است.

تاریخ علوم هم به روشنی مدلل می دارد که چگونه شیوه های کهنه اندیش در قبال محتوی ایده های نو بوجه قابل ملاحظه ای عقب مانده و ارزش خو را از دست می دهند. استقلال نسبی صورت و محتوی بیانگر این حقیقت نیز هست که محتوی می تواند تحت اشکال مختلف نیز نمایان گردد. بروز و استقرار مالکیت جمعی در صورتهای چندگانه و اشکال مختلف اعمال حاکمیت در صورت بندی مبتنی بر مالکیت عمومی و تجلی سیمای کلیترالجوانب فرهنگ این جوامع از ورای فرهنگ های مختلف ملی مظهر جلوه محتوی در اشکال مختلف آن می باشد.

تفسیر منطقی صورت و محتوی دارای اهمیت بسزائی از حیث روش شناسی است. فلسفه و هنر جوامع واپسگرا با تحریف روابط این دو مقوله صورت از محتوی جدا نهاده و برای صورت ارزش مطلق قائل است. خاستگاه چریانهای مخالف هنری چون صورت گرایی و مجردگرایی از واپس گرایی هنر و فلسفه طبقه ناسازگار و بی ریشه اجتماعی است. روش شناسی فلسفه علمی با هر نوع صورت گرایی سخت مخالف است. چنین مخالفتی صورت گرایی هرگز بدین معنی نیست که اهمیت صورت در نظر نیاید.

در هر آفرینش هنری بدون اتکا بصورت متناسب و پایسته پدید آوردن یک اثر واقعی کاملاً ناممکن است. صورت یک اثر هنری هر قدر بیشتر پاسخگوی نیازهای محتوی خود باشد به همان اندازه فعال و موفق تر است. اگر شاهکارهای هنری یا زیبایی خود ما را مفتون خود می سازد بیشتر به خاطر این است که بین صورت و محتوی آنها وحدتی عضوی وجود دارد.

با درک اهمیت و نقش برجسته صورت می توان از آن برای سازماندهی و گسترش محتوی بوجه قابل تأملی سود جست. چنانکه در فیزیک و شیمی معاصر و در مسائل اجتماعی با تکیه بر چنین نقطه نظر عملی انقلابات خاصی در هر زمینه پدید آمده است. بدنه های سفینه های کیهانی به موهبت نوع ترکیب مولکولها و کیفیت ساخت خود می توانند در مقابل بیش از ۸۰۰۰ درجه حرارت مقاومت نمایند. در موردتیکه کلیه اشیا و فلزات موجود در طبیعت تا سه هزار درجه حرارت ذوب می شوند.

استفاده درست از نقش فعال صورت در سازماندهی کار، روند تولید، تقسیم به موقع منابع انسانی، سم دادن پیکارهای ناگزیر در طبیعت و جامعه می تواند سلاح مطلق در تأمین پیروزیهای انسان در مقابل با مشکلات بدل گردد. حل تضادهای ستیزنده اجتماعی متکی به کیفیت سازماندهی نیروهای سازگار اجتماعی است. گرد آمدن نیروهای سازگار اجتماعی در ساخت معین و ترکیب این نیروها بر بنیاد آرمانها و منافع مشترک، هدفهای اجتماعی آنان را به سهولت به ثمر می رساند. یکی از جهات اساسی کابایی نیروهای بالنده اجتماعی عصر ما به سهولت به ثمر می رسد. یکی از جهات اساسی کابایی ترکیب این نیروها است. در دوران گذشته شرایط لازم اعتلای رشد تولیدی و اجتماعی و خوداتکامی طبقاتی برای همگرانیهای سازمانی نیروهای سازگار اجتماعی وجو نداشت. به همین علت همه تلاشها سرگردان و آواره بود.

محتوی بارور و پیچیده حرکت پیشرو اجتماعی ایجاب می نماید که اشکال همگرایی سازمانی به طور دقیق و سنجیده ای انتخاب گردد. همگرایی سازمانی می تواند تحت اشکال مختلف اقتصادی، آرمانی و سیاسی نمایان گردد. ارزش صورتهای گوناگون همگرایی سازمانی باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد. تناسب قوا و روابط گروهها و طبقات، شرایط و سرفعیت درگیریهایی ملی و جهانی و نوع سازمان، کیفیت همبستگی و سطح های گسترده وحدت نیروهای سازگار را مشخص می سازد.

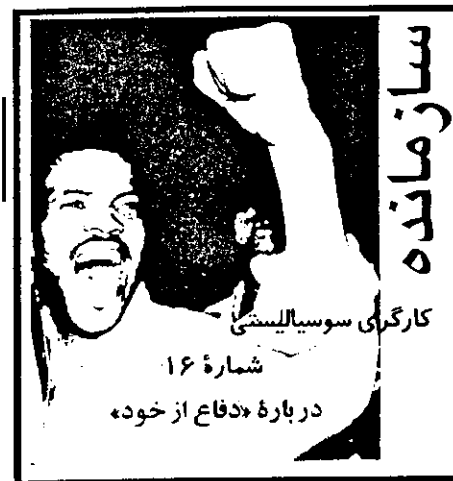
شرایط و لحظاتی وجود دارد که انتخاب صورت برای حرکت و کار معینی ظرافت و دقت خاصی کسب می کند. چنانکه می دانیم محتوی نو در قالب صورت نو پدید خود بجوان در می آید و صورت قدیم را پس میزند. ولی صورت قدیم هم می تواند در شرایط مشخص و چهارچوب معینی بعنوان وسیله در خدمت محتوی نو قرار گیرد. فی المثل سود جستن از صورت و فرم تاسیسات دولتی نظام صنعتی واپسگرا نمونه ای از خدمت صورت قدیمی به محتوی نو می باشد.

در روندهای اجتماعی انتخاب صورتهای قدیم برای تسریع گذرا اساسی اجتماعی عصر ما، که بر اساس شرایط خاص ملی عنوان می گردد، به دقت وظایف نیروهای شرقی ربط می یابد. در لحظه تحلیل و تشخیص و انتخاب صورتهای پیشین برای ایجاد دگرگونیهای اجتماعی و نوسازی جامعه دگرگون شده همواره باید این اصل منطقی را در نظر داشت: محتوی عام و واحد روندهای گسترش با صورت و مظاهر متعدد نمایان می گردد. این اصل از وحدت دنیای عینی، تنوع نامتناهی صورتهای ماده حرکت باینده و از تنوع خصیصه هائی که با پیوستگی ها و روابط ماده لازم دارد، منشا می گیرد.

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England.

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm: انترنت



دفاع از خود برای پیشبرد وظایف سیاسی کارگری با «استراتژی مبارزه مسلحانه» تفاوت دارد. اولی در راستای تشکیل حزب پیشتاز کارگری و آماده سازی کارگران برای انقلاب کارگری و تسخیر قدرت سیاسی توسط خود کارگران است؛ و دومی در جهت جایگزینی طبقه کارگر توسط عده‌ای «تهرمان» است.

طبقه کارگر تنها در مبارزه سیاسی خود است که به آگاهی طبقاتی دست یافته و تنها با اتکا به نیروی خود است که قدرت تشکیلاتی می‌یابد. کمیته‌های دفاع از خود در خدمت چنین هدفی است. استراتژی مبارزه مسلحانه چنین اهدانی را دنبال نمی‌کند.

از اینرو این دو روش با هم متفاوت هستند.

● در صورت تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، آیا شاخه نظامی ضروری خواهد بود؟

بله! در جوامعی نظیر ایران، سرمایه‌داران از هیچ توطئه‌ای علیه کارگران و زحمتکشان کوتاهی نخواهند کرد. حیات آنها بستگی به استثمار مضاعف کارگران دارد. در نتیجه، برای حفظ خود و منافعشان باید دست به ایجاد نهادهای سرکوب بزنند. از اینرو حزب پیشتاز انقلابی کارگری نیز باید شاخه نظامی خود را برای حفظ منافع کارگران و دفاع از خود داشته باشد.

● رابطه این شاخه نظامی با حزب پیشتاز انقلابی و سایر نیروهای نظامی/چریکی چیست؟

شاخه نظامی، بخشی از حزب پیشتاز انقلابی است و تحت نظارت و انضباط آن حزب عمل می‌کند و نه مستقل از آن. اما در عین حال شاخه نظامی به طور اخص مسایل امنیتی خود را دارد و اعضای آن باید کاملاً مخفی و تحت یک ساختار ویژه سازمان یابند.

رابطه چنین شاخه‌ای با سایر جریان‌های نظامی و یا چریکی نیز از طریق حزب پیشتاز انقلابی بر اساس اتحاد عمل‌های کوتاه مدت و یا درازمدت سازمان می‌یابد. شاخه نظامی یک حزب پیشتاز انقلابی، به علت رعایت مسایل اکید، به طور مستقل با جریان‌های دیگر تماس حاصل نمی‌کند. شاخه نظامی همچنان نطفه‌های اولیه میلشای کارگری را می‌تواند بنیاد نهد.

■ خرداد ۱۳۷۸

تجربه دهه پیش در ایران حداقل نشان داده است که کارگران پیشرو به چنین ضرورتی رسیده‌اند.

اما، در عین حال باید تأکید کرد که در نهایت تنها یک سازمان سراسری مخفی کارگری (حزب پیشتاز انقلابی) قادر خواهد بود که به بهترین نحوی کمیته‌های نظامی کارگری را سازمان دهد.

● وظایف کمیته‌های دفاع از خود چیستند؟

کمیته‌های دفاع از خود کارگری با هدف ایجاد تسهیلات برای تبلیغات و گسترش مبارزاتی کارگری ایجاد گشته و از کلیه امکانات برای این منظور استفاده می‌کند. شناسایی جاسوسان رژیم در کف کارخانه‌ها، خنثی سازی توطئه‌های انجمن‌های اسلامی و خانه کارگر، جلوگیری از ترورهای کارگران پیشرو و غیره بخشی از فعالیت‌های این کمیته‌ها می‌تواند باشد.

● آیا این کمیته‌ها دست به ترور نیز می‌زنند؟

بدیهی است که نقش فعالیت کارگری ترور افراد و جاسوسان رژیم نیست. نقش کارگران پیشرو آماده سازی کارگران و افشای توطئه‌های رژیم است. اما در عین حال کارگران پیشرو (یا حزب پیشتاز انقلابی) برای رسیدن به مقاصد خود نمی‌تواند مورد ارباب یک عده مزدور و اوباش قرار گیرد. اگر برای انجام فعالیت‌های عملی/سیاسی، کارگران پیشرو ترور شوند و مورد ضرب و شتم قرار گیرند، بدیهی است که کمیته‌های دفاع از خود کارگری باید بنا بر مقتضیات و تناسب توا و امکانات موجود پاسخ ضروری را به تروریست‌های رژیم دهند.

● تفاوت این فعالیت با عملیات چریکی در چیست؟

کارگران پیشرو با عملیات چریکی متکی بر تئوری‌های «مبارزه مسلحانه» هم استراتژی و هم تاکتیک توافقی ندارند. این شیوه‌ها از فعالیت سیاسی تنها برای ارضا کردن وجدان‌های عده‌ای روشنفکر طراحی شده‌اند. «تاکتیک» مسلحانه

● منظور از نهادهای کارگری دفاع از خود چیست؟

کارگران پیشرو به عنوان رهبران عملی کلیه کارگری، برای اشاعه نظریات و عقاید خود میان سایرین و به ویژه در وضعیت اختناق آمیز، نیاز به ساختن ابزاری برای دفاع از خود دارند. هدف اصلی این ابزار جلوگیری از مسدود کردن فعالیت‌های سیاسی میان کارگران است. کارگران پیشرو برای تضمین فعالیت‌های عملی و دفاع از اتحاد بین زحمتکشان در برابر حملات اوباش و حزب‌الله، دسته‌های اعتصاب شکن و چاقوگشان سرمایه‌داران، مجبورند مجهز به بازوهای مسلح خود باشند. این ابزار می‌تواند به شکل کمیته‌های نظامی محافل کارگری (یا کمیته‌های عمل مخفی) باشند.

بدیهی است که بدون کمیته‌های نظامی دفاع از خود، اوباش حزب‌الله‌ای هر گونه فعالیت عملی کارگران را در نطفه خاموش می‌کنند. همانطور که رژیم و سرمایه‌داران شبکه‌های جاسوسان برای مسدود کردن فعالیت‌های کارگری تشکیل می‌دهند، کارگران پیشرو نیز باید ابزار ضد جاسوسی بوجود آورند. بدون چنین ابزاری محققاً عملیات ضد سرمایه‌داری کارگران لطمه خواهند خورد.

● آیا چنین کاری در وضعیت کنونی عملی است؟

بدیهی است که چنین کاری ساده نیست. حتی کارگران پیشرو امروزه در ایران از وضعیت بسیار قوی و سازمانیافته‌ای برخوردار نیستند. زیرا که در هر تهاجم ضد انقلابی، تعداد بی شماری از ارزنده‌ترین کارگران دستگیر و سر به نیست شده‌اند. اما در عین حال سازماندهی دفاع از خود همچنان به عنوان یک ضرورت عینی طرح است و باید شیوه‌های عملی کردن آن نیز پیدا شوند.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردبیر: م. رازی

با همکاری: یوسف راد و

سارا قاضی

شماره ۶۴ - سال نهم - خرداد ۱۳۷۸

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)[KARGAR2000/IRSL.htm](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف عمومی ما

■ مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع. ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی ایران. گسترش کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.

■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری شورائی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

بولتن انگلیسی

کارگر سوسیالیست

No 1

KARGAR-E SOCIALIST

این بولتن شامل اخبار مبارزات کارگری

ایران و مسایل بین‌المللی است

بها: ۱ پوند (اروپا)

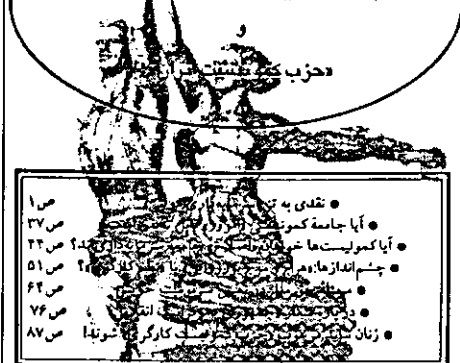
۳ دلار (سایر کشورها)

سخنی با خوانندگان

معرفی:

نقدی به نظریات

«حزب کمونیست کارگری ایران»



بها: معادل ۵ پوند (حدود ۱۰۰ صفحه)

نامه:

در مورد کناره‌گیری عده‌ای از «حزب کمونیست کارگری»

سال پیش پس از فحاشی حزب علیه پناهمجویان ایرانی در هلند طی نامه‌ای چنین نوشتیم: «... بنیان‌گذاران این جریان که ... خود را هر روز دورتر و دورتر از جنبش واقعی کارگری در ایران احساس می‌کنند. برای رهایی از این محاصره به ناچار با «جارو جنجال» و اتهام‌زنی و فحاشی می‌خواهند اعضایشان را متشکل نگه داشته و خود را مطرح کنند. اگر غیر از این بود، اینها با برخورد‌های جدی به متقدمان سیاسی خود پاسخ می‌دادند.» (کارگر سوسیالیست شماره ۵۵).

این پیش‌بینی با کناره‌گیری اخیر بیش از ۴۰ تن از رهبران و اعضای این «حزب» و استدلال‌هایشان، نشان داد که صحت داشته است. ما از «لنین» این حزب که مشغله فکریش انتشار «مجموع آثار» خود است توقی نباید داشته باشیم. اما از مستغفیان توقع داریم برای درس‌گیری، حداقل توضیح بیشتری در چند مورد به جنبش کارگری بدهند:

- ۱- اختلاف‌های سیاسی و تشکیلاتی آنها با رهبری دقیقاً چه بوده است؟
 - ۲- چه مبارزه‌ای طی سال‌های پیش برای پیشبرد نظریات خود کرده‌اند؟
 - ۳- برای جهت‌گیری بسوی کارگران ایران چه عملی خود پیشنهاد می‌دهند؟
- در انتظار پاسخ آنها خواهیم بود.
- رن (آمریکا) - ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۸

مالی:

حسین غ. (فنلاند): ۲۰ دلار

شهرام (هلند): ۵۰ مارک